سببش همین که هوا در نهایت حرارت و اخیر موسم برشکال هند و بنگاله بود و مردم سلاح و لباس جنگ که تو بر تو و بسیار گران می باشد
در بر داشتند و مردن هم بخنگی و اختناق بعلت غرق اتفاق افتاد والله اعلم بحقائق الامر این فتح مبین در ماه شعبان المعظم سنه ۱۱۵۵
هجری روی نمود و بهاسکر زیاده بر این توقف از حیز قدرت خود بیرون دیده راه ذره پچهه گرفت و افواج او از حدود
بردوان و هوگلی و هجلی و اطراف دیگر که متفرق بودند باستماع این خبر مشوش و سراسیمه گردیده همگی راه فرار پیش گرفتند و
مهابت جنگ عنان تعاقب باز نگرفته دمی نمی آرامید بهاسکر خود را بجنگلهای صعب المسالک کشید و بفاصله شش هفت
کروه هر دو لشکر طی طریق می نمود بعد چند روز بجائی رسیدند که بنابر کثرت تشابک اشجار که مورد و معدن مور و مار بود عبور و
مرور دشوار نمود و دو سوار باهم امکان نداشت که بی حجاب اشجار پهلوی همدگر توانند رفت و دریافت اخبار قشون لشکر
خود متعذر گشت تا بفوج مخالف چه رسد بهاسکر نیز راه عبور از مسالک آن جنگل بسر حد مملکت خویش نیافته لاعلاج برهنمائی
میر حبیب عطف عنان بجنگل بشن پور نمود و از آنجا بصحرای چندرکونه راه برده سر از میدنی پور برآورد و فوجی را بکتک
برای مدافعه شیخ معصوم فرستاد و فوج مذکور پس از راه نوردی شیخ مسطور را که با جمعیت قلیل در حاجی پور بود ادراک
نمود اما شیخ سر از اطاعت مرهته باوجود استماله باز زده بمقتضای غیرت و شجاعت باندک مایه مردمی که همراه داشت
مستعد محاربه گشت و مافوق الطاقه کوشیده در میدان مقتول افتاد چون مهابت جنگ را خبر رسید بهاسکر بمیدنی پور معلوم شد
از جنگل بطرف بردوان برآمده راه میدنی پور گرفت بمجرد رسیدن مهابت جنگ بهاسکر بطرف کتوه مضطرب الاحوال
از میدنی پور بسمت بالیسر روانه گردید و مهابت جنگ نیز بلا اهمال و امهال با فوج ظفر موج در پی او تاخت بهاسکر در دو کروهی
میدنی پور بقصد محاربه برگشته استقبال کرد و کارزار صعب اتفاق افتاد چون بعضی ازین طرف و اکثری از طرف بهاسکر
بر خاک هلاک افتادند بهاسکر تاب مقاومت نیاورده راه فرار در پیش گرفت و مهابت جنگ مع صولت جنگ و هیبت جنگ
و عبدالعلی خان بهادر شجاع جنگ و عطاء الله خان بهادر ثابت جنگ و مصطفی خان بهادر ببر جنگ و میر محمد جعفر خان بهادر
و شمشیر خان و سردار خان و عمر خان و حیدر علی خان بهادر و فقیر الله بیگ خان بهادر و نور الله بیگ خان بهادر وغیرهم
با فوج ظفر موج و توپخانه قیامت آشوب که لائق تعاقب گریزپایان بود و سامان و ذخیره ماکولات در پی بهاسکر تاخته
هیچ جا نمی آسود و مرهته ضرب دست افواج نصرت امواج دیده راضی بمقابله و مقاتله نمی گردید و ساعتی روبرو نمی
پائید بهمین منوال علی الاتصال در پی مدبران تعاقب نموده باقصای حدود کتک بلکه بسر حد دکهن بهاسکر را گریزانیده
خود تا بدریای چهکار رسید و چون اثری از مرهته نیافت بعزت و اقبال معاودت نمود و در کتک که دار الملک صوبه
اوڈیسه است روزی چند متوقف گردید اما برگشته شدن شیخ معصوم که پاسداری حقوق رفاقت نموده جان خود را نثار
آبرو ساخت تاسف بسیار فرمود عبدالنبی خان عمودی مصطفی خان را که حسب الطلب برادرزاده خود از قصبه سامانه مضاف صوبه لاهور که
وطن او آبا و اجدادش بود با رفقای معتمد چیده از قوم داد لوس خود بعد جنگ بردوان رسیده ملازم سرکار مهابت جنگ
گردیده بود بصوبه داری کتک و حراست صوبه مذکور از حوادث و صدمات مرهته مامور و بعطای منصب سه هزاری و نوبت
و خطاب بهادری و پالکی جهالردار حسب الالتماس مصطفی خان ممتاز نمود و رساله پنجهزار سوار بنام او تقرر یافته دیگر پیادهای
برق انداز و اسباب مایحتاج مناسب وقت و مقام متعین شد و راجه دولبه رام پسر راجه جانکی رام به پیشکاری او مقرر
گشت درین ضمن خبر آمدن جنگ و بعض حرکات ناملایمش بمهابت جنگ رسیده مقتضی آن شد که بمرشدآباد

معاودت نماید و اگر صفدر جنگ خواهان عذرے باشد تدارکش بعمل آرد بنابرین عبد النبی خان را بطور مذکور بصوبه داری کتک
مامور نمود و مواعظ پسندیده آویزه گوش هوشش فرموده خود مع برادرزادها و باقی فوج و رفقا معاودت فرمود و قطع مراحل
مے نمود نزدیک بردوان رسیده بود که خبر معاودت صفدر جنگ بدار الملک او شنید دران زمان که بعضے اخبار ناهنجار
صفدر جنگ شنیده چاره تدارکش میدید روزے با مصطفی خان پرسید که از اوضاع صفدر جنگ بیگانگی مے نماید و من در مدافعه
مرهٹه مشغولم اگر با او هم حاجت بجنگ باشد چه مے باید کرد مصطفی خان التماس نمود که محل تشویش چندان نیست یکی را جناب عالی
برانند و مقابل دیگرے غلام را بگردانند انشاء الله تعالی چنانچه باید تدارکش بعمل خواهد آمد و همدرین آوان بسمع مهابت جنگ
رسید که حسب الامر پادشاه بالاجی راو از جاے خود کوچیده عما قریب بکمک میرسد نزدیک بمرشد آباد رسیده بود که بالاجی راو
وارد گردید و چون اخبار فتح و نصرت مهابت جنگ بر اعادے ملک و ملت محمد شاه رسید از راه قدر شناسے و مهربانی
فرمان متضمن تحسین و آفرین فرستاده بعطاے خطاب حسام الدوله و بعنایت شمشیر و خنجر مرصع و عقد مروارید و سرپیچ مرصع
و خلعت ملبوس خاص قامت لیاقت او را بیاراست و همدرین اوقات حسب الاستدعاے مهابت جنگ خطاب
احتشام الدوله بشهامت جنگ و مهام الدوله بصولت جنگ و احترام الدوله بهیبت جنگ و اعز الدوله بعطاء الله خان ثابت جنگ
و منصب سه هزارے و خطاب خانی با بهادرے بمصطفی خان از حضور رسید آخر شوال یا اول ذی القعده آمدن صفدر جنگ
در عظیم آباد و معاودت بمرکز دولت خودش در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و پنجم اتفاق افتاد مهابت جنگ در آخر ذی الحجه
سال مذکور از تعاقب بهاسکر پنڈت بعد اخراج او از حدود کتک باستماع آمدن صفدر جنگ و حرکات غیر مناسبه اش
برگشته قریب مرشد آباد ورود نمود و اوائل صفر یا اواخر محرم رگهوجے بهوسله آقا و منیب بهاسکر پنڈت ۱۱۵۶ هجرت در قرب جوار
مرشد آباد وارد گردید و بفاصله چند روز بالاجی راو هم حسب الامر پادشاه بکمک مهابت جنگ در رسید و بنا بر ملاقات
با صفدر جنگ بتوسل مرید خان و غمازے و دراندازے معاندان و نمامان هیبت جنگ و مهابت جنگ از والد فقیر آزرده
خاطر گشته اخلاص و وفاق سابق باحتراز و افتراق انجامید تفصیل امور مذکوره از صفحات آینده ظاهر مے تواند شد

ذکر ورود صفدر جنگ بعظیم آباد و معاودت او بصوبه خود بعد چند روز حسب الحکم حضور و اندیشه ورود بالاجی راو

چون ایام برسات منقضی گردیده آب و گل راه ها خشکی پذیرفت صفدر جنگ در اواخر ماه شوال یا اوائل ذی القعده ۱۱۵۵
هجرے با فوج بسیار از مغل و هندوستانی از انجمله جماعه مغلیه که بازماندگان لشکر نادر شاهے بوده اند در تعداد شش هفت
هزار خواهند بود و قریب بده هزار سوار قدیم هندوستانی همه با ساز و یراق لائق و توپ و توپخانه مع ساز و سرانجام وافر و بنگاه
معمور و سرانجام موفور از دار الملک صوبه خود که فیض آباد نام دارد حرکت نموده بعمدة الملک بهادر معروض داشت که این
نیازمند حسب الحکم حضور و اشعار و ایماے گرامے بکمک مهابت جنگ و محاربه مرهٹه میرود و این امر بآسانی طے نخواهد شد
صوبه من دار الفتن و زمینداران قابو طلب فساد پیشه اند ناموس را نه همراه مے توانم برد و نه در صوبه میتوانم گذاشت
که مامنے مستحکم در نظر ندارم لهذا امیدوارم که اگر از حضور پرنور قلعه رهتاس و قلعه چهناره باین خاکسار عنایت شود نهایت
مهربانی و سرمایه اطمینان از طرف ناموس خواهد بود عمدة الملک قبول نموده اشعار نمود که درین باب عرضداشت
بپادشاه نماید تا او هم مطابق آن بحضور برنگارد صفدر جنگ حسب الاشعار بعمل آورد پادشاه اسناد قلعه داری رهتاس و

چنهاره بنام صفدر جنگ نوشته قلعه داران سابق را حکمی بتاکید نوشت که قلعه هاے مذکور حواله او نمایند صفدر جنگ
تا بنارس رسیده و بر دریاے گنگا از کشتی ها پل بسته عبور نمود و بقلعه چنهاره مع عیال و اطفال خود در آمده و قلعه را تماشا
کرده پسندید و مستحفظان معتمد از طرف خود دران نشانیده متعلقان را تا عظیم آباد همراه آورد باین عزم که اگر احیاناً در نواح
عظیم آباد بامر هیئه تلاقی روے دهد متعلقان را بهر صورت بقلعه هاے مذکور مے توان رسانید و خود با کمال جاه و جلال
و شوکت و اقبال عازم عظیم آباد گردید و از طرف هیبت جنگ بوالد فقیر حکم رسید که صفدر جنگ بهادر حسب الحکم حضور
بکمک جناب عالی شجاع الملک حسام الدوله بهادر مهابت جنگ مے آیند هرگاه نزدیک رسند لازمه استقبال و مهمانداری
و امتثال اوامر شان بطوریکه مناسب دانند بعمل آرند نشود که امرے موجب ملال خاطر عاطر ایشان گردد و در عظیم آباد باشتهار
خبر آمد آمد صفدر جنگ و سفاکے و بیباکے قشون مغلیه بقیهٔ لشکر نادر شاه که همراه ایشان بود عجب تزلزلے افتاد لان زلزلة
الساعة لشیء عظیم بیاد مردم میداد سبب آنکه اخبار قتل عام که هنگام ورود نادر شاه در شاهجهان آباد رویداد گوش زد
مردم اینجا گردیده بود والد فقیر هر چند فوج و اسباب لائق نیابت این نظامت همراه داشت لیکن در جنب شوکت صفدر جنگ
هیچ نمے نمود چون سابقهٔ معرفتے بصفدر جنگ و همراهیانش اصلا نبود احتیاط و پاس آبرو مقتضے آن گشت که در میان
واسطهٔ باید مرید خان بهادر که بر وفق گفته مهابت جنگ در عظیم آباد نشسته انتظار انفصال سوانح بنگاله میکشید اتفاقاً از فرقهٔ
سادات طباطبا بود و والد مرحوم نیز از همین زمره بدین جهت باهمدگر ربط اتحاد و وداد و ملاقات نامعدود اتفاق افتاده اخلاصے
کامل بهم رسیده بود و مرید خان چون از امراے حضور و با صفدر جنگ دیرینه آشنا بود دران وقت بهتر ازو واسطه در نظر نیامده والد
مرکوز خاطر خود به تقریبے با مرید خان ظاهر ساخت خان مرقوم استمالهٔ والد درین خصوص بنهایت مرتبه نموده خود براے
ملاقات صفدر جنگ و تقریب ملازمت والد پیشتر رفت و پروانه صفدر جنگ متضمن استمالهٔ بسیار مع خط خود فرستاده بمبالغه نوشت
که بجمعیت خاطر باستقبال صفدر جنگ پیشتر آیند و هیچ اندیشه بخاطر خود راه ندهند والد باسباب و ثروتیکه داشت تا منیر باستقبال
شتافت و در عین راه و سوارے ملازمت نموده مورد الطاف و عنایات گشت و همعنان او متصل بعظیم آباد رسیده
و امتثال اوامر او نموده خوشنودش داشت صفدر جنگ حکم بتخلیه قلعه از اموال و جوارے هیبت جنگ که در انجا گذاشته
رفته بود نمود و قبل ازین حکم حارسان صفدر جنگ از مردم مغلیه وغیره بر دروازهاے قلعه نشسته بر آمدن مردم و اسباب از خانهاے
حاکم نشین قلعه دشوار و متعذر بود حسب الامر والد شبی بنده با معدودے از معتمدان رفته خواص و جوارے را با بعض اموال
که خلاصه بود باخفا و احتیاط بر آورده در مکانیکه براے آنها معین شده بود آورد و بعد ازان والد ناچار حمل و نقل دیگر
اموال و جوارے مذکوره نموده در خانه علیحده متصل بخانه خود آورده گذاشت و صفدر جنگ بتجمل بسیار داخل شهر عظیم آباد
گردیده قلعه را بنظر اجمالے دید و بعض مردم خود را در انجا نشانیده خود بفاتحه و زیارت قبر جد مادرے خود که در عظیم آباد مدفون
و آن مکان بمقبرهٔ پدر سعادت خان معروف است آمده بمعسکر خود که در باقے پور داشت معاودت نمود و جمیع منصبداران
و عظما و اعزهٔ شهر و زمینداران و جاگیرداران صوبه بملازمت او تقرب جسته باریاب مجرا شدند چون غرور و نخوت بسیار داشت
با اکثر مردم عالے منش بنازل ترین سلوک پیش آمده مردم را از خود ناراض و بیدل ساخت بعضے از افیال چیده و توپهاے
کلان که بنابر اندیشه یساق مرهته هیبت جنگ در عظیم آباد گذاشته رفته بود صفدر جنگ تعریف آنها شنیده از والد
فقیر استدعا نمود که افیال و توپ هاے مذکور بما داده وجه قیمتش را بگیرید والد در جواب معروض داشت که

ما آقائے من سودا گرست و نه من گماشته او صاحب هم امیر و او شان هم امیر ند و فیما بین از کمال وداد و اتحاد مجال تصور به بیگانگت نیست مال او شان مال سرکار ست هر چه خواهند بگیرند اما نبه بدون اذن او شان چیزے را بخود ے خود نمی توانیم داد بالجمله خان التفاتے باین سخن نکرده طمع در دو سه زنجیر فیل و سه چار ضرب توپ اگرچه لائق شان او نبود نموده داخل سرکار خود ساخت ابن [illegible] مهابت جنگ را خوش نیامده مراسله متضمن ممانعت آمدن بطرف مرشد آباد و مراجعت بصوبه خود باین مناسبت بصفدر جنگ نگاشته و بپادشاه هم معروضه داشت که مرا حاجتے بکمک هیچو مردم نیست باقبال پادشاهے هر چه از دست این درتنخواه تواند شد بعمل خواهد آورد امیدوار است که ایشان نیز احکام معاودت بجاے خود برسد که میان من و او شان صحبت درنخواهد گرفت پادشاه حسب الالتماس مهابت جنگ خاص متضمن امر عود بصفدر جنگ نوشته بوکیل او سپرد و تاکید نمود که زود تر برگردد و خط مهابت جنگ و خبر عرضداشت او بپادشاه و اصدار حکم حضور بروفق مرضی مهابت جنگ قبل از ورود شقهٔ پادشاه از نوشته و کلا بصفدر جنگ رسید و همدرین عرصه بر کارملے صفدر جنگ خبر غنیمان بالاجی راو از مقرر دولتش باراده کمک مهابت جنگ بطرف عظیم آباد دو نگاله رسانیدند چون نیابر نزاع دیرینه که باجی راو پدر بالاجی راو را بابرهان الملک متحقق بود و چندے از سرداران مرهته در معین جنگ چنانچه در سوانح مانقیه گذشت اسیر برهان الملک گردیده تا آن زمان پیش صفدر جنگ مقید بودند صفدر جنگ از بالاجی راو اندیشها داشت عبور نمودن گنگا و معاودت بمرکز دولت خود صلاح شمرده بلا توقف از عظیم آباد طبل مراجعت کوفته در معبر تنیر بر گنگا پل کشتیها بسته عبور نمود و والد فقیر را از منیر مرخص فرمود

ذکر آزردگے هیبت جنگ و مهابت جنگ از سید هدایت علی خان والد راقم و آمدن بالاجی راو در نواح عظیم آباد و بهم رسیدن آشوب و انقلاب در صوبه مذکوره و محفوظ ماندن شهر عظیم آباد بتائید ایزدے و حراست سرمدے و رسیدن بالاجی راو بمرشد آباد و ملاقات با مهابت جنگ و سوانح دیگر که بعد از ملاقات او روے داد

غمازان و دراندازان ملاقات والد فقیر را که نائب صوبه عظیم آباد بود با صفدر جنگ بوساطت مرید خان نبوعیکه مذکور شد بطور دیگر وارانه هاے فاسد که هرگز در خیال والد مرحوم نبود با هیبت جنگ و مهابت جنگ ظاهر نمود و در مهابت جنگ چون با مرید خان آزرده و بدگمانیها نسبت باو داشت و از صفدر جنگ نیز حرکات لائقه سر بزد ملتمسات مجوزان دوباره والد فقیر مقرون بصدق دانسته آزردگے وافر بهم رسانید هیبت جنگ نیز بتبعیت بزرگ خود و استماع امور مذکوره از والد نهایت آزرده خاطر گشت اما نابر مصلحت وقت چندے مخفی داشته بعد ازان که عمو ے خود مهابت جنگ را در تنبیه مرهته مستقل و از اعانت دیگران مستغنی یافت آزردگے باطن خود را اظهار کرده راے چنتا من و اس دیوان را به نیابت صوبه عظیم آباد فرستاد و او در عظیم آباد رسیده بعد چند روز سهل عارضه بعدم رسانیده میرود شهر عظیم آباد اندک مدتے حاکم نداشت که ناگهان بالاجی راو با فواج که گرد او بنوعے بود در رسید اغلب که چهل هزار سوار خواهد بود هنگام عبور او از راه تاهپور که اطاعتش نموده پیشواز میکند انبوه سپاهان او از کلکلوب حوادث و فتن و قتل و غارت افواج دکهن محفوظ مانده [illegible] که اندک تعرضے نمایند پایمال بلایا و محن میگردد چنانچه احمد خان نبیره داؤد خان قریشے که دو پرگنه

انجا و کوهه در صوبه عظیم آباد التجا داشت و قصبه داؤدنگر آباد کرده جدش مسکن و موطن او بود بگمان آنکه بالاجی راو بکمک
حمایت جنگ میرود و در اثنای راه کامره قلعه و خزانش نخواهد پرداخت در غوث گڈه که متصل بداؤدنگر ساخته او بود بزعم
خود آنرا استوار ساخته شمرده مع مهاجنان قصبه و اغا بغه ساکنین داؤدنگر همراه آن خود تحصن جست و با طاعت انقیاد
نپیرداخت بالاجی راو فوجی را تنبیه او و تخریب قلعه مامور نمود و فوج مذکور داؤدنگر را سوخت و غارت نمود و از خس
و خاشاک آن قصبه خندق غوث گڈه را پر کرده قلعه را فروگرفت احمدخان را که دود نخوتی در دماغش پیچیده بود بدر رفته
هوش و حواس او زدوده و لا علاج و مضطر گشته بوساطت مهاجنان که قلعه با او متحصن بود از چار و ناچار صد و
پنجاه هزار روپیه پیشکش رسانیده جان خود را از هلاکت باز خرید از استماع این خبر مردم عظیم آباد بر اطاعت در جگ
نماند و رجوع بوالده نموده التماس کردند که درین شهر غیر شما رئیسی نیست و اگر شهر محفوظ ماند و ناموس خلق برباد نرود
باید نمود والده عیال و اطفال خود را آن طرف دریا فرستاده کسانی را که مکنت و اسباب میسر بود و دلالت نمود که ناموس
را از گنگا عبور کرده ببلغه باید فرستاد و من شریک احوال شما بهر حال خواهم بود چنانچه سکنه شهر حسب الامر والده اجل آورد
منتظر وارد ات غیبی نشستند بعد اتیان جدها بمقدار این خاکسار سید علیم الله طباطبا اسکنه الله فی فردوس الجنان
چند روز قبل ازین انقلاب از شاهجهان آباد رسیده وارد عظیم آباد گردید بود هر چند والده مرحوم مبالغه نمود که آنجناب هم
بلغه دریا فرمایند از فرط غیرت و وثوق بحمایت ایزد تعالی قبول نفرموده چون تعلیم الهی عارف باحوال آینده بود والده را هم
دلاسے داد که بتمامت شهر بکمال اطمینان نمود و خود تنها بر اسپی سوار شده خلاف عادت در شهر گشت و باز آمده
والده را گفت که انشاء الله تعالی هرگز درین شهر از بلائے گزندی آید کسے اثرے نخواهد دید و الحمد لله که چنین شد از علو مقامات
و سمو کرامات آن مرد خدا اگر ذکرے رود سخن بطول انجامد در مثنوئے که فقیر آن را منظوم و بشارة الامامة موسوم ساخته بذکر
بعضے از خوارق عادات و مقامات آن عالی درجات پرداخته ام من شاء فلیرجع الیه باقی ماند ارواح طیبه حضرت
رسالت پناهے و آل اطهار ان سرور سیصد هزار بالاجی راو که در بنارس و دیگر قصبات عظیم آباد مهاجنے نمود
و گروهے نایک نام داشت اتفاقاً در ایام حکومت الله بخشید بن [illegible] کار رسنون احسان مشتمل عواطف و اشفاق
ایشان گشته بود و الوقت بمقتضاے اهل جزاء الاحسان الا الاحسان نامبرده بسرعت خود را از بنارس ببالاجی راو رسانیده احسانهاے
که والده بوده بود معروض داشت و التماس نمود که تدارکش را باز ازین وقتی نخواهد بود اکنون شما بدایشان فوجی
نکوئے کنید که هزار بار احساناے ایشان سبکدوشے میسر آید بالاجی راو باستماع این ماجرا خطے متضمن نهایت
احترام و اشفاق با برخے از تحائف و کهن برائے والده فقیر فرستاده استمالت بسیار نمود و نوشت که شما با جمیع مردم
شهر بکام و آرام باشید که هرگز با شما و بپاس ناموس شما با شهر عظیم آباد اصلا تعرضے نخواهد بود و بفضل الهی و یمن انفاس مبارکه
بزرگان پاکیزه نفس و پاکیزه طبعان خدا رس از چنین بلاے بی بنیاد عموم خلق ایشان را در حفظ و امان دیده محفوظ ماندند
و الحمد لله ثم الحمد الله که والده مبرور سر بجا بجور نمود و خیریت دران دیار گذرانید خلق آنجا را این بنده کمترین و جمیع عائلین
ایشان مرهون منت و شاکر و دعاگو و لسان الصدق احسانش و افق از اغداق و انعام او بر زبان مردم فصیح است و این ابیات را که در حق او و دیگر اولاد
و منتسبانش رقم زده بود بسبب جبران نیکوکاریهاے آن مغفور در ممالک محروسه مخادیم جسیمه حمایت یافته خدمتگذاریها بتقدیم رسانیده اند
لهذا تحفه نکویان را پس از مردن نکوئی جانشین باشد ✽ چه نیکو زیست آنکو بعد مرگش نیکوان باشند
القصه بالاجی راو

از داود نگر راہ را گردانیدہ بالا بالا از طرف نگارے و کیا مانپور و بہار گذشتہ باز سر راہ گرفت و ہمونگیر و بھاگلپور رسیدہ در ہر دو قصبۂ مذکور بسبب ورود ش نہایت شر و شور ظاہر گشتہ آفت عظیم لشکر آنجا ہا رسید اما زوجۂ محمد غوث خان حرم کہ فی الحقیقۃ شیر زنے بود تنہا بر تہیدستی و پریشانی بطاقت عبور دمر در دریا نیافت ناچار محوطہ خانہائے خود را در بستہ با معدودے از اقربا و منتسبان کہ درین عسرت دست از رفاقتش بر نداشتہ بودند نفرط غیرت بنا بر حفظ عصمت مستعد مدافعۂ چنان لشکر بیکران گردید و چون ازان خانہ شکستہ و دریچہائے بستہ آتش خنگ و صدائے تفنگ بر خاست غارت گران را حیرت رویداد و بعضے در محاصرہ اش کوشیدند و بعض دیگر خبر بسردار لشکر رسانیدند بالاجے را تفحص نمودہ دریافت کہ زن محمد غوث خان مرحوم از کمال بے اسبابی نتوانست کہ بدرود ناچار بپاس آبروئے خود تن بمردن دادہ باچند کس مفلوک در بستہ بمستعد خنگ نشستہ است و تا حال کسے را مجال دخل و تصرف درانخانہ نداد ہ بالاجے راؤ را این جسارت زیادہ از طاقت پسند آمد و برائے او چیزے از لباس و اثمثۂ دکھن فرستاد و چند سوار معتمد خود را ہمراہش داد ہ مامور گردانید کہ تا گذشتن لشکر ہما نجا حاضر بودہ نگذارند کہ کسی بآن ضعیفہ تصدیعے تواند رسانید و خود پیشتر نہضت نمودہ راہ کوہستان گرفت چون تمام فوج او از بھاگلپور گذشت سواران مذکور ازان ضعیفہ رخصت حاصل نمودہ بلشکر خود پیوستند بالاجے راؤ بعد از طے منازل از حدود بیربھوم سر بر آوردہ وارد نواح مرشد آباد گردید و از طرف ناگپور کلان رگھوجے بھوسلہ احوال مغلوبی بھاسکر پنڈت دریافتہ حسب الطلب بھاسکر نیز در قرب جوار مرشد آباد رسید و عساکر بے حد و حصر در بنگالہ مجتمع گردید ✤ ✤ ✤

ذکر ملاقات بالاجے راؤ با مہابت خنگ و اخراج رگھوجے از حدود بنگالہ و معاودت بالاجے راؤ بمرکز دولتش ✤

چون بالاجے راؤ متصل بمہابت خنگ رسید و در اطراف لشکر و معسکر ساخت مہابت خنگ ہم کہ در ان اوقات بر لب دریا در ان ضلعہ مخیم سرادقات جاہ و جلال داشت بقصد ملاقاتش رفت بالاجے راؤ مراسم استقبال بعمل آورده بخیمۂ خویش آورد جلوس ہر دو با ہم بر یک مسند گویا اقتران مریخ و زحل بود کہ مفاسد و خون ریزے بسیار نتیجہ داد و بعد تقدیم رسیدن مراسم تواضع و تکلفات معاودت بدولت سرائے خود نمود روز دیگر بالاراؤ بقصد باز دید در رسید آن امیر کبیر تا سر فرش مراسم استقبال بجا آورده بر مسند خویش جای داد و سخنان بسیار در انتظام مملکت خصوص دفاع رگھو مذکور گشتہ بعد تواضع عطر و پان موافق ضابطہ فیل و خوانچہائے جواہر و ملبوسات داده بالاراؤ را مرخص نمود بعد ازان پیغام مدافعہ و اخراج رگھوجے بھوسلہ داد بالاجے راؤ درخواست چوتھ چندین سالۂ عظیم آباد نمودہ گلہ از تقف ایصال آن وجہ نمود مصطفے خان و ہیبت جنگ درین جواب و سوال مقرر گشتہ آمد و رفت مینمودند تا آنکہ حساب مبلغہائے چند سالہ چوتھ منتفح گشتہ مہابت جنگ رسانیدنش را متعہد گردید و استدعائے حرکت لشکر برائے تنبیہ رگھوجے نمود و خود نقارۂ نواختہ داعیۂ سوارے و کوچ فرمود بالاجے راؤ کسے از فرستادہ مانع گردید و مہابت خنگ بضرورت مصاحبت در حرکت نیافت و ناچار رہائے معہودہ بالاجے راؤ رسانیدہ التماس تنبیہ و اخراج رگھوجے نمود رگھوکہ مابین کٹوہ و بردوان رحل اقامت بر افگندہ بود بر این اتفاق آگہی یافتہ و مقاومت خویش و مقابل حریف غالب محال دیدہ بسمت بھارے غربے بنگالہ روانہ گردید روز دیگر موافق و عدہ افواج ظفر امواج در تعاقب رگھو تبلاظم آمدہ از رود خانہ بھاگیرتے

قسمت غربی بنگاله گذشتند و بعد یکدو کوچ بالا راؤ استدعای رخصت از جناب مهابت جنگ نموده پیغام فرستاد که افواج سرکار چنانچه باید در سر راه مسافت ارعت نمی نمایند من مرخص میشوم بعد چندے خبر دفع رگهو بعرض گرامی خواهد رسید بعد تبلیغ این پیغام روز دیگر بالا راؤ متعجل هرچه تمامتر بتعاقب رگهو تاخته باو رسید و بعد محاربه هزیمت بر رگهو افتاده از درهٔ جبال راه ملک خود گرفت و بیشتر از بهیر و بنگاه او تباخت و تاراج رفت و بهاسکر که همیدسنے پور رفته بود با استماع این خبر از درهاے جبال کتک در کمال سراسیمگی و اضطراب بیرون رفت و بالا راؤ هم بمقتضے المرام روانه بلاد دکهن گردید وقتی که بالا راؤ مرخص گشته عازم دکهن گردید وکیل بالا راؤ که جهاے بعضے جواب و سوال پیش مصطفے خان آمده بود در گفتگو سبب ابتدا آقاے خود و تسلط بر عطاے سلطنت تهور نموده کلمهٔ نا مناسبے بر زبان آورد مصطفے خان تاب نیاورده زدن داد که او را بزنند ملازمانش حسب الامر بعجل آورده دلیلش نمودند او آزرده گشته می خواست برود و فتنه برانگیزد مهابت جنگ شنیده او را پیش خود طلبید و بنهایت اسپ و خلعت و دیگر عطایا خوشنود نموده برگردانید و بالا راؤ بچیده رهگراے مقصد گردید بعد ازان مهابت جنگ بمصطفے خان گفت که این حرکت باعث مفاسد عظیمه و عداوت بالا راؤ می شد در جواب التماس نمود که اگر چنین می شد ولی نعمت به تنبیه رگهو می پرداختند و فدوے بالا راؤ را می مالید یا ولی نعمت بالا راؤ را گوشمال میدادند و بنده رگهو جے حوصله را بسزا میرسانید این سانحه در اواخر محرم یا اوائل صفر ۵۶ اتفاق افتاد روے نمود انقصه بعد رفتن بالا جے راؤ و تسکین فتنه اطمینان خاطر مهابت جنگ و همراهیان میسر آمد و چون احتمال معاودت رگهو و بهاسکر نبود مهابت جنگ عازم مرشد آباد گردیده بمرکز دولت خود رسید و هیبت جنگ از مرشد آباد رخصت معاودت بصوبهٔ عظیم آباد که دار الملک او بود گرفته قاصد منزل مقصود گشت همدرین اوقات توکل خپدکه نوکر دیرینه و نمکخوار سرکار حسین قلیخان بود و بوسیله او پیشکارے جهانگیر نگر داشت با مرتبے و وبل نعمت خود نرد و فاباخته در حضور مهابت جنگ برآمد مبالغ خطیر بنام حسین قلی خان نوشت حسین قلی خان معزول و مورد عتاب گشته نیابت جهانگیر نگر به یاسین خان که فوجدارے گرد داشت مقرر گشت و علاقه فوجدارے بمیر قلندر مرحمت شد حسین قلی خان وارد مرشد آباد شده در تدبیر اصلاح برهمے کار خود افتاد و بگذرانیدن مبالغ کلی مزاج گهیتی بیگم زوجه مهابت جنگ دختر مهابت جنگ را بحبال خود متوجه ساخت و مشار الیها اصلاح کار حسین قلی خان بر ذمهٔ خویش گرفته از پدر و شوهر عفو جرایم و صفح مآثم او درخواست و فدویت و دولت خواهے او خاطر نشان هر دو ساخته خلعت نیابت جهانگیر نگر باز بحسین قلی خان دهانیدند این مرتبه حسین قلی خان نظر بوجود چنین مربے محکم در حضور بکمال استقلال و استبداد روانه جهانگیر نگر شد یاسین خان را که کبیده خاطر گشته بود عطاء الله خان از طرف خود فوجدارے بهاگلپور داد حسین قلی خان بعد وصول بجهانگیر نگر گوکل چند را از پیشکارے معزول نموده مورد انواع تحمیلات متصدیانه گردانید و انیخ و بخش برکنده راج بلبهه را بپیشکارے خود مقرر داشت و بعد انتظام آنجا اقامت خود در حضور مستحسن دیده نیابت خود بحسین الدین خان برادر زاده خود داد و بمرشد آباد آمده مادام الحیات در کمال تسلط و اقتدار بود تا آنکه بخشش برگشت و سراج الدوله اورا از اوج اعتبار انداخته بناحق کشت و خون او چون خون سیاوش تمام بنگاله و خاندان مهابت جنگ را بخاک ادبار برابر ساخت +

ذکر آمدن هیبت جنگ بعظیم آباد و انقطاع سررشتهٔ رفاقت و الدا از او شان و دیگر سوانح که دران اوان روے نمود

بهیبت جنگ عنان امن و اطمینان از مرشد آباد معاودت نموده در حدود صوبه عظیم آباد رسیده نابر بندوبست صوبه و
ورلوح پرگنه سنوت دنکار سے اقامت گزید بنا سبش آنکه چون پدر والد سرگران و پرگنه ها سے مذکور تا نهایت کوهستان
پلانون و ناگپور و اطراف ایشان و پرگنه ها سے سرس و کنبه و جرگانوان عشر گمانی و کوسمی کنده نیز در تصرف والد و زمینداران
انجا ها را با والد توسل بود و مقتدران آنجا اکثرے خاصه راجه سمدر سنگه مایت اخلاص با والد داشت میخواست که آنها را
بنوید عواطف خود ستمان و با والد منحرف ساخته ازخود گرداند و چون راجه کیرت چند پسر سے رایان عالم چند دیوان شجاع الدوله
منفور را و ان مدد المهام خود ساخته همراه آورده بود سے خواست که مالگزاران و مقتدران صوبه با توسل جسته از
دیگران گسلند و بندوبست صوبه بوسالت او نمایند یا غرضے دیگر داشته باشد علی اے حال والد عریضه متضمن استیذان
آمدن خود نگاشته فرستاد در جواب نوشت که عنقریب من بشهر میرسم همانجا ملاقات خواهد شد تصدیع نکنند والد رحمه الله
در فتن نا فته بجاے خود نشست ناگهان شهره ورود مرهته در نواح پرگنه ها سے مذکور بر افواه و السنه مردم افتاده شیوع
یافت و بهیبت جنگ توقف در امکان بسبب قلت فوج و اسباب که در اسفار کتک و بنگاله حاصل نتوانسته باقے
نمانده بود و سلاح نه السنه بعد استماع این خبر کوچیده و تمام شب راهها بریده اول صبح بفضاے شهر عظیم آباد رسید والد
باهمراهیان خود برآمده منتظل تالاب میتهی پور بهیبت جنگ را دریافت بهیبت جنگ که بر اسپ سوار بود در پس تلهاے
تالاب مذکور استاده راجه کیرت چند را پیش برای استقبال و ملاقات والد فرستاد چون نزدیک رسیده والد و راجه
مذکور از اسپ فرود آمده باهمدیگر معانقه نموده باتفاق برای ملازمت بهیبت جنگ رفتند بهیبت جنگ از حجاب مذکور برآمده
اسپ پیش راند والد چون سلام نمود جلو اسپ گرفته استاده التفات نموده نذر گذرانید و بهیبت جنگ سواره بر اسپ
خم گشته او را هم معانقه نمود و دو سه کلمه استفسار احوال نموده حکم بسوار شدن داده خود پیشتر راند والد آنی چند
استاده با برادر خورد سے نثار خان که بخطاب بهیبت جنگ بود و دیگر سرداران سپاه معانقه و ملاقات نموده سوار شد
براه اسپ بهیبت جنگ داخل شهر گشته بخانه اش رسانید چند روز راه آمد و رفت دربار و تکرار و اعاده کلمات تسکین بیناے
سابقه و لاحقه بود سے طرفین بهیبت جنگ بود و بهیبت جنگ بودن والد با انتزاع بعضے
خدمات خواسته و عده ها سے نمود و میگفت که چون جناب عالے بینے مهابت جنگ از شما بدگمان و آزرده اند مرا از
اطاعت و رضاے او شان گزیرے نیست چند روز بنوعیکه من میگویم باید بسر برد من رفع مظنه ها سے او شان
نموده باز بدستور جمیع مقامات بشما مرجع خواهم داشت والد نظر بآبروے خود قبول نمی نمود و بنا بر غیرت و حدت
مزاجے که داشت به کاهش مرتبه خود راضی نمی شد تا آنکه ناچار روزے برا سے ملاقات والده فقیر آمده در حرم سرا
مداح لوسے او مدرخواهے را بپایان رسانیده والد سر از اطاعت باززده بخدمت خود رخصت داد و بنا سے کار یزک
و [illegible] و بنا همراهان آباد گذاشته از بهیبت جنگ رخصت شد بعد چند روز تهیه سفر نموده بساعت مختار که پانزدهم
[illegible] بود مع فقائیکه داشت عمل رحیل در همین شهر خلاف صابط نوکرے و آقائی گرفته سوار شدند و
یارخان را سے بالکشن وکیل نائم بنگاله نقل مکان نمود مهدے نثار خان عم راقم که برادر خورد والد بود با آنکه بهیبت جنگ در
نهایت مرتبه او را دوست میداشت و از زمره مخلصان دولتخواه خود سے انگاشت و جوهر شجاعت و صداقت او را کرات
امتحان نموده کمال اعتماد بر او داشت نابر افتراق برادر بزرگ شکسته خاطر گشته استعفا از نوکرے و خدمت بخشی گری نمود

بر خبر هیبت جنگ در منع استعفا و ترغیب رفاقت خود مبالغه ها نمود و معتمدین خود را فرستاد و لفظیها فرمود و خواست که خود بخانه اش آمده همراه خود گرفته ببر دمهدی نثار خان معذرتهائی مناسب نموده انرفت گزید و چون اندیشها در خاطر مردم بود که مبادا زمینداران بهوجپور به که ستمرسانند در اثنای راه با غواء دشمنان با والد خدشه نمایند مهدی نثار خان مرحوم تا حدود صوبه عظیم آباد که عبارت از بکسر باشد با والد همراهی نموده بخانه خود برگشت و امد و رعین برسات قطع منازل نموده بفیض باط صوبه اوده که دار الملک صفدر جنگ بود رسیده روز ورود ملازمت صفدر جنگ نمود چون باعث سر رشته اوضاع معاش والد صفدر جنگ شده بود باین شرم نهایت دلجوئی و استمالت نموده نویدها داد اما بسه روز ساعت کوچ او حضور محمد شاه مقرر شد بعد دو سه ساعت داخل پیش خیمه های خود شد تتمه احوال والد صفدر جنگ در سلک احوال محمد شاه و احمد شاه و امرای شاهجهان آباد انشاء الله تعالی رقمزده خامه وقائع نگار خواهد شد اکنون مناسب چنین ست نماید که باجرای بنگاله و عظیم آباد و وقائع حالات خانخانان مهابت جنگ وغیره که درین ممالک عروج نموده منقرض شدند الی یومنا هذا که سال ۱۱۹۴ هجری ست سلسل و منظم در یک دفتر بنگارد و بقیه احوال محمد شاه و احمد شاه و عالمگیر ثانی و شاه عالم مع ام الملک شاهجهان آباد و لاهور و اوده و اله آباد و اکبر آباد در دفتر دیگر و احوال دکهن آنقدر که باجمال معلوم گردیده در هر دو دفتر هر جا مقام اقتضا کند ثبت نماید من الله التوفیق و به الاعتصام ۱۲

آراستن هیبت جنگ حصار گلی برای شهر عظیم آباد و رنجیدن مردم ازان نابا در ابتدا و آخر اعتراف نمودن بخوبی آن عمل نابر محفوظ ماندن از اکثر حوادث و بلایا

چون هیبت جنگ وارد شهر عظیم آباد گردیده در آمدن مرهٹه دران صوبه شهرت یافت هیبت جنگ احداث حصاری برای حفظ عموم سکنه و رعایا مصلحت دیده عمله را مامور فرمود که بر بنای حصار قدیم دیوارهای جدید بکشند بوضعی که در دور آن خندقی وه کلش رائج شود و در زمانیکه متعاقب بهر رساند حصار مدیم را زما نے مدید گذشته بود که افتاده و مردم بران خانهای خود ساخته از حصار اثرے نگذاشته بودند درین نبا بعضے خانها حاضر و رسد که منهدم نمود و صاحبان بیوت لائق الانهدام این نبا را در بارهٔ وعلم نمایان دیده آه و فغان از حد گذرانیدند چون مصلحت حفظ عام در ضمن این انهدام متصور بود سودے بران مترتب نشد و حسب الامر بعمل آمده در اندک زمانے حصن استوار تیار گشته قلعه متینی پدیدار آمد بعد ازان در هنگام حروب مرهٹه و غیر آن که مکرر ورود جماعهٔ مذکوره روے داد و خلقی کثیر از سکنه بیرون شهر هم درون حصار در آمده از صدمات عوادث محفوظ و از عمارات بیرون شهر نیز خوف گوله توپهاے بروج و بارهٔ حصار در تصرف مرهٹه کوتاه گردانید همان خلق شاکر گذار بوده بر حسن تدبیر هیبت جنگ اعتراف و اقرارے نمودند هیبت جنگ بکام و آرام در کمال عزت و احتشام میگذرانید و اغلب اوقات بهراے دلجوئے والده بخانه آمده و حضتهاے نمود و تمام سرکار نربیت را از حضور بجاگیر خود طلبیده و اراده آبادے پرگنه هاے آنجا بجدد داشت نبا برین عازم رفتن سرکار تر هت گردید که آن طرف گنگا بود گردیدچون برعم راقم مهدی نثار خان مرحوم شفقت مافوق التیاس داشت و راضی بآزادی او نبود خود بخانه اش رفت و باخود آورده همراه گرفت بعد عبور دریا و وصول بمحال مذکور در آبادے مهنواره که محل سکنت احبای آنجا از قدیم عمارات آنها ست نزول نموده اقامت گزیده و بعضے پرگنه هاے سرکار مذکور بمهدی نثار خان و دیگر بابا

سپرده اهتمام در اکثار آبادی و توفیر محاصل محالات مذکوره داشت بعد از آن که سکونت قصبه مذکوره بطول انجامید زوجه خود آمنه بیگم بنت مهابت جنگ را با اطفال و اکثر خدمه محل نزد خود طلبید و نیز بوالده فقیر نگاشت که آرزوی ملاقات شما زیاده از آنست که نوشته آید اگر حرجی نباشد مع فرزندان تشریف آورده صباحی چند در همین مقام بگذرانند و این بنا بر شفقت و محض دلجوئیها بود و الا مقتدران را با غربا هر چند از اقارب باشند این قسم سلوکها کمتر می باشد فقیر و علی نقی خان برادر خود راقم بهمراهی والد درین ایام در شاهجهان آباد بود و مصطفی خان بنا بر نیکو خدمتیها و کمال جرأت که داشت باوج اقتدار رسیده در زمره ملازمان مهابت جنگ کسی را سهیم و شریک خود نمیدید ❊

ذکر عروج مصطفی خان بهادر بر جنگ بمرتبه عالی و مقتول شدن بهاسکر پنڈت باحتیال مصطفی خان و تقدیرات الهی

مصطفی خان که در حروب مذکوره سابقه حسن ارادت و جوهر جانفشانی و جلادت خود نسبت برفقای دیگر مکرر و متواتر بظهور رسانید منظور نظر مهابت جنگ گردیده بانعام مبالغ کلی و اسباب و افیال در اقران ممتاز و سرفراز گشت از انجمله دوازده لک روپیه یکبار انعام یافت و هفت هزار سوار رساله او و پنج هزار سوار رساله عمویش عبد النبی خان صوبه دار کٹک بود و بعد مردن عبد النبی خان پسرش عبد الرسول خان بمنصب پدر که پنجهزاری یا چار هزاری داشت برساله و صوبه داری مذکور سرافرازی یافته حاکم بالاستقلال صوبه مذکوره گردید و مصطفی خان خود منصب پنجهزاری و پالکی جهالردار و علم و نوبت و رساله هفت هزار سوار و قریب پنجاه و پنجاه فیل وغیره اسباب امارت آنچه باید مهیا داشته در کمال استقلال و اقتدار مرجع جمیع معاملات ملکی و مالی و مقتدای فرقه سپاه بنحوی بود که اقارب قریبه مهابت جنگ در حصول مردم خود توسل باو می جستند و بمرتبه رسید که محسود جمیع ملازمان و منتسبان گردید تا آنکه حاجی احمد برادر کلان مهابت جنگ باوجود سه پسر هفت هزاری از اقتدار و اختیار مصطفی خان عاجز و حیران گشته بنا بر انزجار خاطر جدائی برادر و غربت از مرشد آباد که مسکن دیرینه او از عهد شجاع الدوله بود اختیار نمود و پیش پسر کهتر خود احتشام الدوله زین الدین احمد خان بهادر هیبت جنگ بعظیم آباد رفت و نیز سبب آزردگی حاجی احمد خدمت هوگلی گردید که بصولت جنگ بهادر عنایت گشت زیرا که حاجی آنرا برای خود میخواست و صولت جنگ من بعد هنگامه کٹک خدمتی که اندک فائده داشته باشد نداشت مهابت جنگ پاس خاطر صولت جنگ عزیزتر دانسته چون حاجی احمد را از محال سائر مرشد آباد بقدر ما یحتاج میسر بود دادن خدمت هوگلی فضولی دانست و حاجی احمد بجهات مذکوره آزرده خاطر گشته بعظیم آباد برخاسته رفت درینعرصه بعد انقضای موسم برشکال در سال پنجاه و هفتم از مائه دوازدهم بهاسکر پنڈت علی قراول را که از سرداران مشهور بعض ممالک دکهن بود برفاقت خود برگزید و او را سردار سی هفت هزار سوار گردانیده شروع سال مذکور در نهایت اقتدار حسب الامر رگهو بهوسله با بیست هزار سوار داخل بلاد اوڈیسه و بنگاله گردید مقصد آنکه اگر مصالحه میسر آید مغتنم شمارد و الا بمحاربه پردازد مهابت جنگ که از مشاق اسفار متواتره اندک کسالتی و ملالتی بهم رسانیده بود بنای مدافعه بهاسکر بر محض تدبیر گذاشته آرام و آسایش سپاه منظور داشت و با مصطفی خان درباب مدافعه او مشوره آغاز نهاده خواست که بتدبیر بهاسکر را مع جمیع سرداران فوج او یکجا بقابوی خود در آورده همه را یکبار راهی ملک عدم گرداند چون این کار بنا بر اقتدار بهاسکر و وحشت او مهابت جنگ و همراهیانش و عدم اطمینان از فوج اسلامیان متعسر بلکه متعذر می نمود مهابت جنگ

مصطفی خان را بنا بر حصول مرام خود امیدوار انواع انعام و عنایات ساخته متوقع صوبه داری عظیم آباد گردانید و وعده کرد
که اگر بهاسکر را مع سرداران همراهی بدام خود کشیده بحضور مهابت جنگ رساند صوبه مذکور باو مفوض باشد مصطفی خان که مرد
صاحب عزم دلاور و هوشیار زبان آور بود بطمع افتاده مهیا و آماده گردید و با بهاسکر شروع پیغامهای آمیزش و آشتی نموده
او را از جنگ غافل و امیدوار امری که در خیال او نمیگذشت گردانید چون با بهاسکر سخن او در گرفت و استدعای آمدن مصطفی خان
نمود مهابت جنگ مصطفی خان را مع راجه جانکی رام که معتمد علیه او و مدار المهام خانه اش بود بر راز خود آگهی داده نزد بهاسکر
فرستاد و گفت که بهر صورت او را مع سرداران لشکر باید آورد تا همه را یکبار بصحرای عدم سر داده آید مشار الیهما حسب الامر نزد بهاسکر
که در حوالی کتوه رسیده بود شتافته ملاقات نمودند مهابت جنگ باراده امضای مافی الضمیر خود از مرشدآباد نهضت
نموده در محال منکرا کنار دریای بهاگیرتی معسکر ساخت و مصطفی خان و راجه جانکی رام به تمهید مصالحه پرداخته بچندین
فسانه و فسون که موکد بایمان غلاظ و شداد گشته بود بهاسکر را راضی بادراک ملاقات مهابت جنگ ساختند او علی قراول
را که از معتمدانش بود بجناب مهابت جنگ روانه نمود معهود آنکه هرگاه او مطمئن برگردد بهاسکر باتفاق رؤسای عساکر بملازمت مهابت جنگ
شتابد مصطفی خان و راجه جانکی رام چون دیدند که نقش مرادشان درست نشست علی بهائی را همراه گرفته معاودت نمودند
و مصطفی خان در اثنای راه با علی بهائی بمناسبت ایمانی و افغانی راه مکالمه و گفتگوی زبانی گشود و او را بمهابت جنگ
رسانیده مورد الطاف بسیار گردانید مهابت جنگ که در حسن خلق و تقریر دلپذیر بی نظیر بود بگفتگوی رنگین و سخنان شیرین
دل علی قراول را فریفته شیفته خود ساخت و بتالیف قلب او چنان پرداخت که مافوقش تصور نتوان نمود و مصطفی خان را همراه
او فرستاده بدلاسائی بهاسکر و دفع مظنهائیکه در دلش استقرار داشت همت گماشت و درین عرض مدت که عرصه سوال و جواب
و ریختن رنگ بر روی آب بود مهابت جنگ علی التواتر بارسال تحف و هدایا از قبیل فواکه ولایت و بنگاله و قمشه و یراق و
دیگر چیزهای دلفریب باعث ازاله وحشت و ازاحه نفرت خاطر بهاسکر گردیده دلش را بحالی ساخته بود که اگر مقصد عظیمی بهاسکر
در نظر نمی داشت چه عجب که بی اختیار و بدون تحریک اغیار خود بخود بملاقات مهابت جنگ می شتافت و از طرفین آمد و رفت
تکرار یافته راجه جانکی رام هم که دیوان تن مهابت جنگ بود برای استمالت بهاسکر پنڈت اکثر در حرکت بود آخر الامر بنای مصالحه و
ملاقات فیمابین مهابت جنگ و بهاسکر گذاشته آمد و میدان منکرا موعد ملاقات قرار یافت مهابت جنگ در امانی گنج معسکر
داشت و بهاسکر پنڈت در کتوه سکونت ورزیده بود اواخر صفر یا اوائل شهر ربیع الاول روزیکه برای ملاقات بهمدیگر
معین گشته بود یک خیمه بزرگ در میدان منکرا استاده شد و سراپردهای بسیار برپا گشته صحن طولانی وسیعی برای
آن خیمه بهم رسید مهابت جنگ با جمیع فوج خود چون در میدان مذکور رسید خود مع صولت جنگ و عطاء الله خان ثابت جنگ
و میر محمد کاظم خان و دیگر یکه های معتمد داخل خیمه گردیده بر مسند عزت نشست و چون احدی غیر از جانکی رام و مصطفی خان
و حکیم بیگ بر این راز اطلاع نداشت اعیان شهر هم اکثری برای تماشای چنین مجلس حاضر آمده بمصاحبت مهابت جنگ
گزیدند و مصطفی خان و راجه جانکی رام که واسطه جواب و سوال و صاحب عهد و پیمان با بهاسکر بودند برای آوردن بهاسکر
پیشتر رفتند باقی سرداران لشکر مع همراهیان عقب خیمه مهابت جنگ سوار و تیار در میدان استادند و یکه های معتمد
جانفشان بعضی متصل بستونهای خیمه و بعضی بر سر مهابت جنگ کمر بسته منتظر فرمان استاده بودند در آن وقت مهابت جناب
اطلاع این راز بصولت جنگ و عطاء الله خان برای تنبیه و برآمدن آنها از غفلت صلاح دیده بحکیم بیگ فرمود که خیمه

دومی را که برای مکالمه با بهاسکر پنڈت برپا شده بصولت جنگ بهادر نمایند حکیم بیگ صولت جنگ را ببهانه نمودن خیمه تنها برده کمنون خاطر مهابت جنگ را ظاهر نمود و
صولت جنگ بعد معاودت تحسین خیمه نمود و معلوم شد که او هم این رای را پسندید مهابت جنگ منتظر بهاسکر نشسته دمبدم خبرش
می پرسید و سرکارها علی التعاقب رسیده خبرش میرسانیدند بهاسکر چون بسر دروازه رسید دسته های افواج او پیش
روی خیمه مقابل فوجهای مهابت جنگ بفاصله تیر یک جزائر جابجا استادند و دسته های فوج مهابت جنگ هم بهمین فاصله
از خیمه طرف عقب استاده بودند و فیل سواری مهابت جنگ در میان سراپرده ها طرف پشت سرش استاده بود و سرداران
لشکر بهاسکر پیاده پا گشته و دیگر معتمدان یکه اش با سلاح و یراق ببهانه عهده داران همراهی گزیده چهل پنجاه کس از رفاقت
او از اعجاز بیست و دو سردار و دیگر یکه ها که آنها را بزبان هندیان امنیگ گویند بآیینی که گذشت بر در سراپرده مهابت جنگ
فراهم آمدند چون بهاسکر از مادیان فرود آمد بیکدست دست مصطفی خان و بدست دیگر دست جانکی رام گرفته داخل سراپرده ها
شد علی قراول پیش روی او و دیگران در عقب و یمین و یسار دامن گردانیده و قبضه سیفها در دست کرده هر یکی بغرور
و تکبر می خرامید مصطفی خان و راجه جانکی رام که از ته کار خبر داشتند عذری مناسب گفته دست خود از دست او برآورده
بیرون رفتند چون ربعی از میدان صحن سراپرده ها در نوردید مهابت جنگ پرسید که بهاسکر پنڈت کدام است شناسندگان
مثل مرزا حکیم بیگ و دیگران که آنها را مهابت جنگ برای همین نزد خود داشته بود نشانش دادند مهابت جنگ سه بار تحقیق
نمود چون آمدنش متیقن شد باستادگان حضور فرمود که این موذی را بکشید از حاضران برین راز کسی آگاه نبود مردم
متحیر گشته متوقف شدند مگر میر کاظم خان التماس نمود که چه حکم می شود چون مکرر بتاکید گفت میر کاظم خان و برخوردار بیگ
و دیگر فدویان شمشیرها کشیده دویدند و مصطفی خان پنج شش نفر مثل اودل شاه و حکیم شاه وغیرهما را که معتمدان با جرأت
بودند در حضور گذاشته مامور ساخته بود که هر امری که از مهابت جنگ صدور یابد شما بلا تامل خواهید نمود رفقای مصطفی خان
مشاهده این حال نموده همانجا شمشیرها کشیده با بهاسکر و همراهیانش در آویختند و میر محمد کاظم خان سبقت بر دیگران گرفته
ضربتی بر سر بهاسکر نواخت و کار او را تمام ساخت همراهیان او نیز شمشیرها کشیده بر مردم مهابت جنگ ریختند غریب
انقلابی رویداده تماشائیان شهر را که بی خبر مصاحبت داشتند و برخی از جوهر شجاعت عاری عار فرار از آن معرکه
با قبح وجهی بی اختیار رویداد فراشان بمشاهده این احوال سراپرده های صحن را بر زمین افگندند مصطفی خان برق شمشیرها
دیده با فوج خود که مستعد استاده بود بر سر مرهته ها تاخت و مهابت جنگ را گفته فرستاد که جنابعالی سوار شده تعاقب
فوج غنیم نمایند مهابت جنگ در عین ازدحام که در آن وقت کسی کسی را نمی شناخت سپر و شمشیر در دست گرفته استاده بود و
چند کس که در محافظت او اهتمام داشتند دلالت بسواری فیلش می نمودند و او بنابر غیبت کفش بردار انتظار بهم رسیدنش
داشت کسی عرض کرد که چه وقت انتظار کفش است جواب داد که همین زمان بعد آنی شما خواهید گفت که مهابت جنگ که از
فرط اضطراب کفش پا گذاشته بدر رفت تا آنکه کفشش بهم رسید و بر فیل خود سوار گشت و کار سرداران مرهته آخر گردید
مهابت جنگ خبر مصطفی خان پرسید بعرض رسانیدند که در تعاقب مرهته تاخته عرض کرده رفته است که جنابعالی هم متعاقب
فدوی در رسند آنوقت مهابت جنگ باطمینان تمام سر بهاسکر برای تحقیق قتلش می طلبید و هر چند می گفتند که کشته شد
قبول نکرده مبالغه در طلب سرش داشت و حکم بنواختن شادیانه فرموده دست از تیغ بر نمیداشت تا آنکه سرش آوردند و شناسندگان
نموده چون متحقق شد که سر اوست بتعاقب بقیه مقهوران پرداخت تا بکتوه که اردوی عظیم مرهته در آنجا بود عنان باز گرفت

اما اثرے از گریختگان پیدا نبود سبب آنکه هرگاه مصطفی خان بهاسکر وغیره سرداران مرهته را بعهد و پیمان و قسم کلام الهی مطمئن ساخته میخواست همه را بدام بلا اندازد و دیگران بجمعهم قبول نموده فریب مصطفی خان خوردند و بملاقات مهابت جنگ آمده راه عدم سپردند مگر یکے ازان سرداران که رگهوکای کوار نام داشت هرچند مصطفی خان و بهاسکر و علی تاول مبالغه را از حد گذرانیدند قبول نکرده بملاقات مهابت جنگ دران اجتماع راضی نشد و با گروه خود بیرون مانده وعده نمود که روز دیگر بعد ملاقات و معاودت بهاسکر پنڈت وغیره سرداران من هم بخدمت مهابت جنگ خواهم رسید و بمجرد این انقلاب با جمعیت خود در رفته بنگاه بهاسکر را با خود برداشته برد اگرچه در راه از صدمات رعایا و زمینداران و یکه تازان لشکر مهابت جنگ اکثرے بچنگ بلا مبتلا شدند باز هم بهوشیارے حزم کای کوار مذکور خلق کثیرے از فرقه مذکوره خود را ازان گرداب اضطراب بساحل نجات رسانید و افواج منتشره بهاسکر بهرحال شکسته بال و بازو افتان و خیزان از حدود بلاد بنگاله و کنک خود را بیرون کشید و مهابت جنگ با جمیع رفقا سالما و غانما بمرکز دولت خود معاودت نموده بکام و آرام نشست و در جلدوے این خدمت از افزایش مرسومات کافه سپاه را راضی و خوشنود نموده ده لک روپیه بطریق انعام عنایت فرمود و عرضداشت متضمن فتح مذکور بپادشاه نوشته التماس اضافه منصب و خطاب ببر جنگی و نوبت برای مصطفی خان و بجهت هر یکے از رفقاے خود که مصدر ترددات جانستانی اعدا شده بودند مانند میر محمد جعفر خان که جراحتے از شمشیر باو رسیده بود و فقیر الله بیگ خان و حیدر علی خان وغیره نمود محمد شاه فرمانے متضمن مکرمت و عنایت با خلعت خاص و جواهر و خطاب شجاع الملک و اسپ و شمشیر بجهت مهابت جنگ فرستاد و خطاب ببر جنگی و نوبت و منصب پنجهزارے برای مصطفی خان و اضافه مناصب و خطاب بهادرے برای دیگران پذیرائی یافته در رسید و موجب خوشنودی برای همگنان گردید ✤

ذکر برهمی صحبت فیمابین مهابت جنگ و مصطفی خان و برآمدن مصطفی خان از مرشدآباد و جنگیدن مصطفی خان بهادر ببر جنگ در عظیم آباد با احترام الدوله زین الدین احمد خان بهادر و هیبت جنگ و ظفر یافتن احترام الدوله بر مصطفی خان و سوانحیکه درین ضمن روی داد

چون اقتدار مصطفی خان از مرتبه نوکرے گذشته بهمسرے بلکه برترے رسیده بود و جمعیت اولوس افغان در ملک بنگاله و سرکار مهابت جنگ از حد بدر رفته طرفه ازدحامے داشت که احدے را مجال نفس کشیدن با افغان هرچند یک نفر ازان جماعه باشد بسبب استیلاے فرقه مذکوره نبود و فی الحقیقة این قوم بنا بر کثرت عدد و قلت عقل و نشو و نما در جبال و صحارے مانا بسباع و نهایت دلیر و طماع مے باشند بناء علی ذلک المقدمات پاس حقوق اولیاے نعم بلکه اب و عم نداشته زود بمشاهده اندک مایه استعداد مهیج مواد فساد و مستعد لجاج و عناد مے شوند و بکمتر طمع حقوق مصاحبت دیرینه و احسانهاے سابقه فراموش نموده تا بقتل آقا و خاوند بلکه اقربا و خویشاوند راضی اند و هم بنا بر مباینت تام از ادراک و تمیز با محاسن اخلاق که ازان جمله عفو و احسانست آشنا نبوده در انتقامات خصوص قتل افغانے اگر شده باشد نهایت صلب مے باشند و دعوے خون اینها هرچند قرنها بگذرد نمیخواهد و گره هاے کینه از سینه شان نمیکشاید مصطفی خان اگرچه خالی از شعورے نبود اما بنا بر جرأت و شوکتے که داشت بمشاهده دولتهاے بنگاله که براء العین همیشه میدید آتش حرص و طمع در کانون سینه اش بر مے افروخت تا آنکه استعداد خود با ازدحام افغانان در مقابله و مقاتله با مهابت جنگ

برابر بلکه بهتر دید آتش دیرینه او شعله کشیده با مهابت جنگ شروع باستیفای مواعیدیکه بنابر اغراض درمیان آمده بود
نمود از جمله وعدهای یکی صوبه داری عظیم آباد بود که احترام الدوله بهادر داماد کهتر مهابت جنگ داشت مهابت جنگ را وفا
بوعده هائیکه هنگام غرض سهل می نمود در زمان فقدان غرض نهایت گران و دشوار آمد خواست که بحسن بیان و سحر طرازی
زبان چنان امر دشواری را بآسانی طی کند چند ماه بانجای گفتگو دلجو بود و بانواع مهربانی خیالات مرتسخه خاطر
مصطفی خان می زد و داما از انجا که تشنه لب بسراب و جویای وصال بافسانه و خواب و تسلی نمی شود خان مرقوم بامید امروز
فردا و تدبیر در امور بسر برد و آخر الامر آهسته آهسته پرده از روی کار برخاستن و اخلاصها کاستن گرفت و رفته رفته
در اواخر محرم ۱۱۵۸ آمد و رفت دربار موقوف گردید سبب امتناع مصطفی خان از آمدن دربار بتقریر یوسف علی خان مرحوم
آنکه مهابت جنگ بظاهر در دلجوئی و استمالهٔ او میکوشید و در باطن بنابر تسلط و تحکم او قاصد دفع مفاسدش بوده از تدبیر
آن غفلت نمی ورزید روزی مصطفی خان اودل شاه و حکیم شاه را که سران رفقای او بوده اند بعادت مستمر پیش از خود
بدربار فرستاده خود تهیه آمدن داشت مشار الیهما بحضور مهابت جنگ رسیده مجرا کرده نشستند اتفاقاً یوسف علیخان
مرحوم هم دران روز حاضر و بر ماجرای دربار ناظر بود میگوید که غیر معدودی از ملازمان دران وقت حاضر نبودند که آن هر دو
رسیدند بمجرد نشستن آنها خواجه سرائی از محل برآمده شدت عارضه هیضه بنواب بیگم زوجه مهابت جنگ ظاهر نمود مقارن
التماس او خبر قرب وصول مصطفی خان معروض شد مهابت جنگ بنابر دریافت احوال بیگم بمحل سرا رفته اودل شاه و حکیم شاه
را تا آمدن خود بتوقف امر فرمود درین حال آن هر دو در یکی از حجرهای دولت سرا احساس حرکتی کرده متوهم شدند
که شاید جمعی از ارباب سلاح را دران حجره بدفع مصطفی خان نشانده خود ببهانه عارضه بیگم اندرون رفته اند باحتمال این
خیال از انجا برخواسته راه خانه گرفتند و مصطفی خان را که قریب بدر دولت سرا رسیده بود اعلام نمودند خان مذکور که از
مدتی بنابر خیره سریها راه تمرد می پیمود و از مهابت جنگ مطمئن نبود دغدغه قوی در خاطرش نشسته از جائیکه رسیده بود
برگشت مهابت جنگ خبر مذکور شنیده علی الفور شهامت جنگ بهادر را فرستاد که بهر نحو به تسلیه و تصفیه خاطرش
کوشیده باز آرد شهامت جنگ در راه باو رسیده هر چند خواست که بانواع تقریرات و اقسام ایمان خاطر پریشان او را
جمع گرداند و ازاله وحشتش نموده بحضور مهابت جنگ آرد سودی نکرد و مصطفی خان بخانه خود رسیده رساله خود را
که نه هزار سوار و پیادها علاوه آن بود با خویش متفق ساخته لوای مخالفت برافراشت و پیغام استعفای نوکری
و استدعای تنخواه خود نمود مهابت جنگ بتوسط شهامت جنگ که قول و فعلش پیش سپاه وغیره وثوق تمام داشت
هر چند خواست که وحشتش را بموانست تبدیل دهد بهیچ صورت درنگرفت تا آنکه مصطفی خان پیغامهای خشونت متضمن
استدعای ایفای مواعید فرستاد و مهابت جنگ و شهامت جنگ و صولت جنگ مع جمیع وابستگان و منتسبان معتمد
مضطرب و حیران گشته نمی دانستند که چه کنند چون جرأت و جلادتهای او سالها دیده بودند خوف عظیم رو داد و از طرفین
باستعداد حرب انجامید در شهر مرشد آباد ملازمان دولتخواه مهابت جنگ فراهم آمده از دار الامارة تا قریب چهاونی
ببر جنگ مردم سپاه از رساله هر یکی مثل صولت جنگ و ثابت جنگ و شهامت جنگ و میر محمد جعفر خان و حیدر علیخان
و فقیر الله بیگ خان و نور الله بیگ خان و عمر خان و پسرانش و دیگر یکه و متفرقات و هزاریان برق انداز مثل
فتح راو و بخشی و چهیدن و دیگر بهلیه ها و خاص برداران گرد حویلی مهابت جنگ ازدحام داشته روز و شب مسلح و تیار

می گذرانیدند و شمشیر خان و سردار خان آمده و رفت دربار داشته ظاهر با مهابت جنگ و باطن با مصطفی خان به سر برده
کسی را خوشنود می داشتند مهابت جنگ هم بنا بر عدم اعتماد بر جماعهٔ افغان معاشات با شمشیر خان و سردار خان نموده
تبالیف قلوب آنها مرعی داشت امّا عناد مصطفی خان منجر به فسادهای عظیم و منشا بعضومتها فوق طاقت خود
دیده اصلاح ذات البین اصلح امورے دانست و هم بنا بر مشاهدهٔ خدمت گزاریهای و جلادت و جانفشانیهای او مفارقت
او را موجب عظیمی بر اساس دولت خود مے شمرد نه یارا نے نگهداشتن داشت و نه خواهش فروگذاشتن و جنگ کردن با او
نیز بنا بر رفاقتے مخلص و شجاعان او لوس که همراهش بودند امر صعبے مے پنداشت تا آنکه روزے خواست که مثل سابق
تنها با سراج الدوله پیش او رود و او را از خود کند بلکه پالکی طلبیده مهیا گردید برادرزاده هایش که شهامت جنگ وصولت جنگ
حاضر بودند و دیگر اقربا و دولتخواهان مثل میر محمد جعفر خان و حسین قلی خان بهادر و مقیم بیگ خان و دیگران باشد مبالغه
مانع و مزاحم شده معروض داشتند که الحال محل چنین کارها نمانده و کارازان گذشته که بالجمله ها و اظهار اخلاص تدارک چنین
فسادها توان نمود علاوه مصطفی خان دعوے دار ملک است و بقاے خود در زوال عمر و دولت حباب آسا می بیند اول
ما همه را میکشند بعد ازان بخانه او میروند مهابت جنگ هم نظر باحسان ملتفات ایشان راست دیده فسخ عزیمت نمود درین حین
یکے از همراهیان او که رحم خان نام داشت و همیشه علم سر اولی او برے افراشت بسبب تقدیر تبالیف و ترغیب مهابت جنگ
ترک رفاقت مصطفی خان نموده بمهابت جنگ پیوست و شمشیر خان و سردار خان هم عروج خود در خروج مصطفی خان از
بنگاله میدانستند بنا برین از اعانت بر جنگ پهلو تهی کرده با او همدستان نمیشدند مصطفی خان جنگ مرشد آباد بدین جهات
مناسب ندانست با فرمان تقدیر رای مصطفی خان راگردانیده آماده برآمدنش ساخت علی ای حال مصطفی خان رفتن
بعظیم آباد و انتزاع آن صوبه از دست احترام الدوله بهادر بهیئت جنگ نسبت بمجادله و مقاتله با مهابت جنگ آسان تر شمرده
قاصد برآمدن از مرشد آباد گردید و مهابت جنگ این ارادهٔ او را فوز عظیم شمرده از تائیدات غیبی دانست مصطفی خان
وکیل خود را با فرد حساب مشاهرهٔ خود مع همراهیان خاطر خواه بدون دادن تصحیح و موجودات فرستاده درخواست مبلغ
مذکور نمود مهابت جنگ بدون تعلل و تامل آن مبلغ هفتده لک روپیه از قبیل الصدقه تردد البلاء تصدیر نموده فرستاد و
مصطفی خان مردم خود بر سر رئیس بهلیانان وغیره فرستاده از بار بردار انچه درکار بود بجبر و تهدید طلبیده اسباب خود و
همراهیان بخاطر جمع بار کرده روزے که برای کوچ مقرر بود با کروفر سوار شده جهادنی خود را آتش داد و طبل رحیل
کوفته بفاصله اندک مسافتے داخل خیمه ها گردید و روز دیگر باز کوچ نمود چون از مرشد آباد مسافت بعیدے رسید و مردم
شهر را یقین گردید که میرود جانے تازه در قالب مرشد آباد و عموم سکنهٔ بلده مذکوره درآمد و هر یکے بر دفع بلا سجدات
شکر ایزد تعالے بجا آورد و مهابت جنگ بدلجوئی رحم خان پرداخته رعایت نمایان بحال او نمود و شمشیر خان سردار خان
نیز مشمول عواطف ساخته سفینه هاے ایشان که باشتراک قومیت در دلها داشتند تازوده خوشنود فرمود با آنکه دلاور
شیر خان برادر سردار خان خواهرزاده کمتر شمشیر خان و الف خان داماد سردار خان رفاقت مصطفی خان گزیده بود
کفران نعمت و عصیان ورزیده بودند ترک مذکورات آنها فرموده اگر تقریبے در محل مهابت جنگ می آمد تا دیر این
حرکت از انها نمیدانست بر جمل جوانے دنا دانے مے نمود و مصطفی خان براج محل رسید صفحه از قوچها و اقبال روان جاوید
سرانجام آنها از فیل خانه و توپخانه چیده برگرفت و راه بلغنی و تمرد آنکه اختیار نمود و نمیدانست که چون مصطفی خان

تعلل مهابت جنگ در ایفای وعدهٔ اعطای صوبهٔ عظیم آباد استشمام نمود برادر عم زادهٔ خود را که عبدالرسول خان صوبه دار کنک بود نزد خود طلبید تا آنچه پیش آید مناسب نماید باتفاق او کرد مآید عبدالرسول خان داؤد خان نام افغانی را نائب خود گذاشت و بار رسالهٔ خود از کنک کوچیده به مصطفی خان پیوست پدرش عبدالنبی خان شیخ مذهب از رفقای محمد شاه مغفور اورنگ زیب از عمدهٔ او دها بود با کثر صفات حمیده آراسته و بجوانمردی بسیار پیوسته بود پسر عبدالعزیز از سادات سمانه مضاف صوبهٔ لاهور که سید مرتضی صاحب تمیز از رسالهٔ داران سرکار مهابت جنگ و منجمله افواج متعینهٔ کنک همراه او بود پیش فقیر نقل میکرد که عبدالنبی خان چون هموطن با من بود در زمانیکه مصطفی خان دعویٔ مخالفت مهابت جنگ مضمر ساخت با بنده روزی در خلوت گفت که سید صاحب شما را خبر نخواهد بود این طفل یعنی مصطفی خان را داعیهٔ نمک حرامی در سر چیده است من عجب محمصه کرفتارم اگر با مصطفی خان موافقت ورزم ننگ نمک حرامی کسی خاندان ما نداشته من چگونه روا دارم این نام زشت برای خود تواتم بود و اگر با مهابت جنگ سازم ملحوظ اقارب و احباب رسوائی نخواهم یافت و خواهند گفت که جمعیت دولت در رفاقت مهابت جنگ دیده دست از رفاقت کسیکه بوسیلهٔ این مرتبه رسیده باز داشت خوشتر اکه نزد تعالی قبل از بروز و ظهور این مقصده مرا از جهان برداردتا از این تنگ که هر دو صورت عارض شد نیست نجات یابم و هر روز پنجشنبه هزار قدم شریفی که در کنک است رفته دعای همین امر مینمود هیچ پنجشنبه را نه نمی فرمود تا آنکه دعای او مستجاب شده سه چهار روز قبل از شروع مخالفت مصطفی خان عارضهٔ سهر سانید در روز پنجشنبه بسمت خدا رفته در همان قدم شریف مدفون گردید و زیارت او که روز پنجشنبه معین بود قوت نشد القصه چون مصطفی خان ترک رفاقت مهابت جنگ اختیار نمود عبدالرسول خان که تیر روی ترکش او و زور بازوی او در الفت برابر بود با نیز نه نوکرے کرده همراه مصطفی خان رو سپر گردید و مهابت جنگ کنک را از نائب خود داؤد خان گرفته بسید علی خان برادر راجه دیبی سهای رام که قبل ازین پیشکار صوبه مذکور از عهد عبدالنبی خان بود و بعد مردن عبدالنبی خان که پسرش عبدالرسول خان نیابت صوبه داری کنک شد باز راجه مرقوم بکارگزاریش بحال و برقرار بود بسبب سه هزاری و نوبت و پالکی جهار دار و بر رسالهٔ دو سه هزار سوار سرفرازی داده بصوبه داری کنک مقرر ساخت و سند نوشته فرستاد مهابت جنگ زین الدین احمد خان داماد کهتر خود را بسیار دوستی داشت والحق شمع شبستان و چراغ دودمان او بود باراده مصطفی خان بر جان او تر سیده خطے در مخالفت مقابله با مصطفی خان نگاشت و مصحوب سرغے بهیبت جنگ از راه طرف شمالے دریا غیر راهے که مصطفی خان میرفت ابلاغ داشت و در نهایت تاکید نوشت که از راه لب دریاے طرف شمالے گنگا خود را بما رسانید اگر حاجت شود باتفاق هم دیگر بدافعهٔ مصطفی خان خواهیم پرداخت در صورت جنگیدن به تنهائی برائے مصطفی خان لقمهٔ بیش نخواهید بود ٭

آمدن هیبت جنگ از سرکار تربهت بعظیم آباد و اقامت نمودن در میدان باغ جعفر خان و جنگیدن با مصطفی خان و ظفر یافتن بر و به نصرت ایزدمنان ٭ ٭

اخبار نقاریکه میان مصطفی خان و مهابت جنگ برخاسته بود علی التواتر بهیبت جنگ میرسید چون خبر حرکت او از مرشد آباد با راوه سبق و عناد و نوشتهٔ مهابت جنگ متضمن عدم تعرض با او و رسانیدن خود را نزد مهابت جنگ رسید هیبت جنگ چاره کار خود را بر استشاره گذاشته با دولتخواهان و رفقاے خود درین امر بسے تعمق نمود هر کسے بقدر استعداد و مناسب مزاج خود گفتن آغاز نهاد و رضاے اکثرے به تبعیت امر مهابت جنگ بود چنانچه

با مصطفی خان مناسب نمی نمود و توقع ظفر بران لشکر خلاف عادت بود چراکه دوازده [illegible] پانزده هزار سوار جرار ملازم و غیر
ملازم که در رسالها و پیکارهای متواتر چیده و امتحانات نموده جمع آورده بود همراه داشت و مصطفی خان خود در نهایت شجاعت
و کمال دلیری و شهامت و تجربه کار و دقائق و آداب کارزار بود چون بنای جنگ او بر تیر و شمشیر بود حاجت به توپخانه نداشت
مگر افغانان اقوام او تفنگهای خاصه با خود داشته در معارک جنگ مناسب وقت و مقام سوار اسپ یا پیاده پا گشته باستعمال
آن می پرداختند با وجود آن قریب به پنجاه توپ مع اسباب لائق در رکاب او بود و زیاده از صد و پنجاه فیل مع سرکار او
و همراهیانش در لشکر موجود و هر یکی از همراهیان او اسپ خوب داشت که اقل قیمتش کمتر از پانصد چارصد روپیه نبود و
ساز سلاح و یراق و قاشهای زین اکثری از نقره و زره و خود و چار آئینه فولادی طلا کار داشتند خلاصه فوج شایسته
بجمیع ما یحتاج آراسته و پیراسته که دران زمان کمتر کسی چنان داشته باشد مهیا داشت و هیبت جنگ بهمه جهت زیاده از
سه هزار سوار و پنج شش هزار پیاده تفنگچی نداشت بعضی از انها متعینه جاها و برخی همراه رکاب و بعضی از رفقای احترام الدوله
که جوهر شجاعت و غیرت داشتند خصوص مهدی نثار خان عم راقم که در شجاعت و حمیت آیتی بود ترغیب بجنگ و مقاتله
مصطفی خان نموده التماس کرد که جمیع امور خاصه موت و حیات وابسته تقدیر و ظفر یافتن بر اعدا منحصر بر نصرت ایزد تعالی
است بر قلت و کثرت فوج نیست کما قال عز من قائل کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله درینصورت
رو گردانیدن از جنگ و الحاق بمهابت جنگ هرچند موافق فرمان جناب عالی است اما در همچشمان و اقارب و اصحاب
کمال خجالت و موجب ننگ و شرمساری بیشتر هرچه رای بیضا ضیای اقتضا نماید مطیع و منقادیم چون هیبت جنگ نهایت
غیور و در کمال شعور بود شق جنگ اختیار کرده از ترهت نهضت نمود و کوچهای متواتر کرده اراده نزول در منازل شهر
نفرمود و بمیدان باغ جعفر خان معسکر ساخت عبد العلی خان بهادر و اعزه شهر مثل عقیدتمند خان بهادر برادر عمدة الملک
امیر خان و دیگر اعیان و منصبداران بملاقات او شتافته حاضر شدند و هیبت جنگ از در تواضع و فروتنیها در آمده اخلاقیکه
لائق بشان او نبود و پیشتر معمول نداشت بعمل آورده دلجوئی را از حد گذرانید و در سر انجام اسباب جنگ و فراهم نمودن
سپاه اهتمام آغاز نهاد فائز علی خان بنام بخشی بود بنابرین مهدی نثار خان و عبد العلی را در تالیف قلوب جماعه داران
و انفصال جواب و سوال سران سپاه مامور و مختار فرموده احمد خان قریشی نبیره داود خان مشهور و شیخ جهان یار و
شیخ حمید الدین و شیخ امر الله و کرم خان و غلام جیلانی خان و خادم حسن خان و راجه کیرت سنگه و راجه رام نراین و دیگر رفقا و مخلصان
را مامور نمود که روز و شب در بهم رسانیدن مردم خوش اسپه و خوش یراق مشغول بوده بعد از ان هر که بهر صورت بدست آید
نگهدارند و سببش همانا اینکه چون اطلاع بر بواطن مردم نیست احتمال دارد که در زمره عوام هم خاصی بر آید و جماعه زمینداران
صوبه را هم آنهائیکه در زمره مخلصان محسوب میشدند طلبداشت از انجمله راجه سندر سنگه مع گروهی انبوه از ملازمان و
همراهیان خود و نامدار خان مئین زمیندار پرگنه ترهت و سماسی مع برادران تهور پیشه خود سردار خان و کامگار خان
و رنمست خان با جمعیت میسر که آنهم برابر بهمراهان راجه سندر سنگه بود و بشن سنگه زمیندار سرس کتبه و پهلوان سنگه
سوتهر سنگه برادر زمینداران پرگنه سهرام و چین پور و بهرت سنگه زمیندار اردل وغیره حاضر آمده شریک حال و مستعد جانفشانیها
گردیدند و در عرصه قلیل روز و شب قلم نگهداشت جاری بوده باصطلاح هند مثل سپاه نو ملازم میدیدند و اسپها بداغ
که علامت نوکریست میرسید تا آنکه سپاه باعتبار عدد قریب بچارده پانزده هزار سوار و پیاده علاوه آن ملازم و

سپاہ گردید و بایاسے مخلصان دولتخواہ صلاح دران دید کہ در میدان بدون سنگر از عہدہ جنگ مصطفی خان و سپاہیانش کہ سوار کار و ماہر فنون کارزار و دلاور و جان نثار اند برنمے توان آمد لہذا بیلداران و کلندداران از اقطار اکناف ممالک محروسہ خود طلبیدہ اشتہ ابتدائے سنگر از برج باغ جعفر خان نمود و انتہایش بسد یکہ برای آب جلہ بنا بر محافظت آبادے خارج شہر پناہ عظیم آباد بستہ اند رسانید و خندقے عمیق بیرون سنگر درست نمودہ از گلی کہ بحفر خندق حاصل شد بود سدے بدون گلابستہ قلعہ مہیا گردید بر بروج آن توپہا گذاشتہ از برجے تا برج دیگر سپاہیکے از جماعۂ داران مفوض شد و سرداری فوج بر چند کس مقرر گشتہ خود جماعۂ دار با طاعت او مامور شدند اول عبد العلی خان نبادر خالوئے فقیر دوم احمد خان قریشی سوم راجہ کبیر چند دیوان پسر آبائی عالم چند چہارم راجہ رام نرائن پنجم خادم حسن خان ششم ناصر علی خان و مردم مذکور زیر سنگر با جمعیت خود ہا رحل اقامت افگندہ روز و شب مشغول حراست نشستند خیمہا رخت گاہ مع اردوئے رکاب پس پشت افواج متعینہ سنگر بطور معسکر برپا و مہیا بود و اعلام ہر سپاہیکے با خیمہائے او و ہمراہانش در جلو گاہ و نزدیک بسوارے بر سنگر جائے کہ ہر کسے خود مع رفقا بود برپا داشت و انتظار رود مصطفی خان میکشیدند فقیر و برادر خرد فقیر نقی علی خان سہ ماہ قبل ازین غرہ ذی القعدۃ الحرام ۱۱۵۷ ہجری در مائۂ دوازدہم از شاہجہان آباد حسب الامر والد رحمۃ اللہ برائے انصرام شادیے کہ تخذائی در جائیکہ معین شدہ بود بعظیم آباد رسیدہ در ماہ محرم سال ہجدہم از مائۂ دوازدہم با دختر خال سرافضال خود عبد العلی خان بہادر فقیر کتخدا شد و چار دہم ماہ صفر در لشکر ہیبت جنگ آمدہ بر فاقت خالوئے خود شریک این معرکہ گردید و نقی علی خان بر فاقت مہدی نثار خان عموئے مرحوم ملازم سرکار ہیبت جنگ گردید و بہمراہے او چند سوار کہ شاید زیادہ از صد نفر خواہند بود مقرر شد و خاکسار بے علاقہ نوکرے بپاس آبروئے خود و محبتیکہ با خال و عم و غیرہ دوستان داشت و حقوق سابقہ ہیبت جنگ در سن نوزدہ سالگی رفاقت گزید و ہیبت جنگ بر دروازہائے حصار شہر و بعضے بروج آن مردم و توپہا نگہداشت تا ممر و مفر فوج او مسدود بود از لشکر مصطفی خان کسے در اندرون شہر نخزد و ہم اگر مصطفی خان با معدن افواج او قاصد خرابے شہر و اختلال احوال ساکنین و خانہائے رفقائے ہیبت جنگ شوند نتوانند و ہمان حصار ساختہ ہیبت جنگ پناہ و نگاہدار آبرو و مال و جان و ناموس سکنۂ شہر محفوظ ماندہ موجب شکر گزاری مردم آنجا گردید و نیز برائے استکشاف مافی الضمیر مصطفی خان ہر چند فاشے و عیان نبود و نبا بر اتمام حجت ہیبت جنگ دو سہ کس معتمد را بسفارت برگزید از انجملہ بودیکے حاجی عالم کشمیری کہ آخر مخاطب بحاجے محمد خان شد و دوم مولوئے تاج الدین کہ اصلش از صوبہ اودہ و از طرف عمدۃ الملک تدریس مدرسہ سیف خان کہ بر لب دریا متصل قلعۂ پادشاہی بطرف مغرب واقع و مکان با فیض و فضا و نزہت و نضارت بخش دیدہ و دلہا بود مقرر بودہ وظیفہ سے یافت و یک حسن دیگر خوب در خاطر نماندہ اغلب کہ آقا علیمائے مرحوم حشمتی و چراغ سلسلہ ملک محمد خان دیوان صوبہ کابل باشند و اصحاب ثلثہ مذکورہ را نزد مصطفی خان فرستادہ پیغام داد کہ حرکت شما از مرشد آباد و اگر نبا بر ارادہ انقطاع مطلق از رفاقت جنابعالیے یعنے مہابت جنگ و بیرون رفتن ازین دیار خواہ مخواہ مصمم باشد چون حقوق سابقہ ہست بآئین مہمانان و دوستان بخانہ ما ورود و نزول باید نمود و آنچہ از اسباب سفر و بار کبر دار احتیاج باشد اظہار باید کرد تا دو سہ روز باہد گر بکام و آرام گذرانیدہ ما یحتاج راہ ہا مہیا سازیم و وداع یکدیگر نمائیم و اگر طلاقے از جنابعالیے نبا بر حقے رویدادہ آنکہ دہید کہ شنیدہ و اسئلہ رفع کدورت

گشته القیام دیدو افتراق باتفاق گراید و اگر سندسے از حضور شما بے برای این صوبه حاصل کرده باشید بنمائید تا ما راه خود گرفته بدون مجادله و منازعه صوبه را تسلیم شما نمائیم فرستادگان روانه گردیده در نواح شرقی قصبه مونگیر بمصطفی خان رسیدند و بعد ابلاغ پیغام بمهلت معاودت نموده جواب آوردند ملخص آنکه ما اراده رفتن است و نه باتهیت جنگ بیوستن بلکه انتزاع این صوبه از دست شما منظور است و استفسار سند که نموده آید جوابش آنکه سندیکه در انتزاع صوبه بنگاله از سرافراز خان در دست عم شما بود همان سند من در دست دارم باید دید مصرع تا در میان خواسته کردگار چیست بعد این جواب بمولوے مذکور پرسید که مولوی جیو اگر طرفے بت پرستان و طرف دیگر جماعه رفضه مستعد پیکار باشند و ما را مقدور استیصال هر دو باشد اول کدام یک از فریقین را زیر تیغ کشیم مولوے تاج الدین مقصدش را فهمیده اما تشاغل کرده جواب داد که کافران را اگر حربے باشند رواست که زیر تیغ کشند و اهل قبله هر چند رفضه باشند نمی توان کشت آرے دلالت بخیر و اعانت از شما ممکن از مستحسنات است مصطفی خان گفت باعتقاد و ارشاد و نتایج ما خود رفضه بدتر از کفره اند اول رفضه را باید گذرانید بعد ازان از حال دیگران باید پرسید مولوے خاموشے گزیده مرخص گردید فرستادها چون در جایها سیده ندا و ما جرا را من و عن ظاهر ساختند هیبت جنگ که مستعد مدافعه بود مستعد تر گشت و نیز شهرت داشت که مصطفی خان خانه ها سے مردم شهر و رفقاے هیبت جنگ را از فرط غرور بر رفقاے خود بخشیده هر خانه بنام یکے از مقربان خود مقرر ساخته بود که بعد فتح آن خانه با اهل و اسباب با و متعلق باشد ایزد تعالے نخواست فقیر در نهایت تشویش از دیوان حضرت حافظ شیراز که بلا شبهه لسان الغیب است درین واقعه تفاول نموده بود این بیت برآمد حافظ تو با خداے خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعے خدا بکند + والحمد لله که مطابق این تفاؤل مشاهده گشت القصه مصطفی خان چون بمونگیر رسید عبد الرسول خان برادر خود را مع فوج همراهیش برائے انتزاع قلعه آنجا که اندک بتانت و رصانت شهره داشت تعین نمود حسن بیگ خان قلعه دار و تفنگچیان که بجهت آنجا قیام داشتند بمدافعه استاده چون اینقدر کارها در نظر او هیچ بے نمود پیاده پا با جمعے از رفقا بران قلعه یورش نمود و مردمش بالاے حصار برآمده قلعه را گرفتند اما بجهت تقدیر عبد الرسول خان که زیر دیوار دروازه قلعه ایستاده مردم را تحریض برآمدن بالاے قلعه مے نمود یکی از مستحفظان دروازه سنگے از بالاے فصیل بران مزدم زمین افگند قضا را سنگ مذکور بر سر پر غرور عبد الرسول خان رسید فوراً شکست و نامبرده همانجا رخت هستی از دنیا بربست فتح قلعه مونگیر چنان نبود که تدارک شکست سر عبد الرسول خان تواند نمود مصطفی خان اگرچه باستقلال خود و پاس دلدهے رفقا از جا در نیامد اما در باطن متاثر گشت و کرش شکست چه عبد الرسول خان بازوے زور آزماے او بود سر زده آنجا مقام نموده بمراسم تعزیت و منع نواختن نوبت پرداخت بعضے از توپها و باروت و کلا آنچه حاجت و مناسب بود ازان قلعه گرفته پیشتر تمشت نمود چون خبر قرب وصول او بهیبت جنگ رسید در پاسداریهاے اطراف سنگر اهتمام تمام نموده روز و شب نمی آسود و مهدے نثار خان را مامور فرموده بود که شبان و روزان همه نوبت گرد سنگر گشته بدلدهے و تشجیع رؤساے لشکر پردازد مرحوم مذکور درین خصوص آنچه مناسب میدانست سعی نمود تا آنکه روز بخیر و خوبی بشب رسید یا هیبت جنگ همه مردم همه در جاهاے خود بسعی و مهیا نشسته همین که [illegible] از روز بر آمد مصطفی خان با سلاح جنگ رسیده در باغهاے اشجار انبه که بابنوه بود تفنگچیان خود را وضع ساخت یکی از سرکردهاے بلند خان پیل سفیدے بهمراهی خود و از باغهاے مذکور برآمده بلند خان را پیشتر فرستاد تا با نزدیک رفته از طرف پیچه تاشکار لشکر درآمده

بر اثبات مردم هیبت جنگ زند و خود نیز از آخر سنگر که راجه سندر سنگه و کیرت چند وغیره مستحفظین آن طرف بوده اند اراده
در آمدن نمود بلند خان حسب الامر بطرف نخاس رفته و از باغ جعفر خان جایرے که بنجارها در انجا مقید بوده اند گذشته
با ناصر علی خان و پسرش سید علی و داماد مرتضوی خان میرزا رمضانی نام که آنطرف مقرر بوده اند در آویخت ناصر علی خان مجروح
افتاده از کار رفت و سید علی و میرزا رمضانی برحمت الهی پیوستند و ناهر خان میواتی زخمی گشته گریخت بلند خان بمعسکر
و اردوی هیبت جنگ در آمد و روهیله هاے همراهیش معمورے لشکر دیده مشغول غارت شدند و مصطفی خان بر سر راجه
سندر سنگه که آخر سنگر بود ریخته بیک حمله جمعے کثیر از همراهیان سندر سنگه مثل غازیخان بابوزئی و داماد سندر سنگه وغیرهما
را با رفقاے بسیار بر خاک میدان افگند سندر سنگه با چند کس معدود در ازدحام فوج مصطفی خان که کمتر از شش هفت هزار
سوار نبود متلاشی گشت و مصطفی خان بحال او نپرداخته پیشتر راند بمجرد در آمدن او در سنگر و اندک تیر باران ذوالفقار خان
میواتی بر کله و راجه کیرت چند بر پهلو جراحتے از تیر خورده راه گریز پیش گرفتند از مشاهده این احوال جمیع لشکریان آن
ضلع بے استقلال گشته فرارے شدند و پیش روے هیبت جنگ تمام عرصه خالے گردید و مصطفی خان با جمع کثیر نمایان شد
هیبت جنگ بر فیل سوارے خود بر آمده باندک مایه مردم که کمتر از دو صد سوار و صد و پنجاه پیاده خاص بردار بودند با دل قوی
و خاطر مطمئن مقابل مصطفی خان گردید از جمله سواران نامدار خان و کامگار خان و سردار خان و رنمست خان مئین با صد سوار
همراهے خود و قریب بهشتاد سوار متفرقه از رساله میر بدر الدجے مخاطب بسیادت علی خان و یکه هاے روشناس ملازم
سرکار در رکاب نصرت انتسابش بوده اند و مهدی نثار خان با نقی علی خان و میر اکرام و پنج شش کس دیگر در مورچال
شیخ حمید الدین حجاجی لکهنوی طرف پهلوے چپ هیبت جنگ مشغول گفتگو و دلجوئی او بود که این انقلاب رو نمود
هر چند مهدی نثار خان به شیخ مذکور که جماعه دار هفتصد کس و شیخ امر الله لکهنوی که او هم در جمعیت برابر شیخ حمید الدین
بود تاکید ها براے سوارے نمود سودے نکرد مهدی نثار خان بهمان جمعیت پنج شش کس در پهلوے چپ هیبت جنگ
استاد مصطفی خان در رسیده بهر دو دست مردم را تحریض بفرو گرفتن هیبت جنگ بایما و اشاره نمود و زبانی هم بآواز بلند
گفت که هیبت جنگ همین است او را زنده بگیرید حکیم شاه مقابل مهدی نثار خان آمده از اسپ فرود آمد و سه چار کس
از همراهیان مهدی نثار خان مقابل او پیاده شده با او در آویختند و هیبت جنگ با کمال استقلال بطرف مصطفی خان
راند و تیر زنان پیش رفت و یکی را فرستاده بعبد العلی خان پیغام نمود که بالکل فوج همراهے خود سوار شوید عبد العلی خان
و دیگران را که این طرف در پناه سنگر و ازدحام مردم بوده اند مطلقاً از ورود مصطفی خان و بلند خان و اینهمه زد و خورد که
روید آگهی نبود ازین جهت عبد العلی خان را حیرت دست داده جواب فرستاد که در سنگر ضابطه نیست که کسے سوار
شود هر کس بجاے خود مستعد است حریف از هر جاے که بیاید فوج همان طرف مدافعه با او خواهد نمود آدم دیگر آمده
حکم رسانید که هر گاه من تمام شوم بچه کار خواهید آمد عبد العلی خان متحیر شده بر فیل خود و بنده و معدود دیگر نیز بمرافقت ایشان
بر اسپ سوار شده چون ملاحظه کردیم مصطفی خان شکست خورده بیرون سنگر بدر رفته بود و از طرف هیبت جنگ که بر سر
سنگر استاده بود بان در هکله ها سر میدادند و فوج مصطفی خان با سرداران فیل نشین گریزان میرفت عبد العلی خان را
مشاهده این احوال باعث انفعال شد که چنین جنگے خاوند جنگید و از ما خدمتے بظهور نرسید خواست که با معدودے
که همراهش سوار بودند بر سر فوج مصطفی خان که بفاصله ضرب بان در هکله رفته باستقلال استاد و علمهاے لشکر برپا کرده

شادیانه مے نواخت و مردم او که متفرق شده بودند از هر طرف بر سر او جمع آمده ازدحام و اجتماع می نمودند تا زد و دستان
دانا ممانعت مے نمودند و عبدالعلی خان از شدت غیظ و غضب نشنیده بیشتر مے راند تا آنکه هیبت جنگ کس فرستاده
ممانعت شدید نمود و گفت که این غلبه خداداد در رفتن شما بر سر او به تنهائے بر باد رفته قضیه منعکس خواهد شد بجای خود
بوده شکر الٰهی بجا آرید و به بینید که از نصرت الٰهی پایان کار بکجا مے انجامد عبدالعلی خان برگشته بجاے خود ایستاد و
مصطفی خان تا نصف النهار استاده مانده چون مردمش همه فراهم آمدند اکثر مخلصان را مجروح دید و خبر کشته شدن بعضی
معتمدان دیگر شنیده همان وقت یورش نمودن صلاح ندانست و بمعسکر خود که بر سر دریای پن پن خرد بفاصله یک کروه
بلکه کمتر بود معاودت کرده نزول نمود و توپها را مقابل سنگر در باغ انبه که بطرف جنوب سنگر واقع شده بود قائم کرده
فرمان بگله اندازے داد و صورت جنگ مذکور و شکست خوردن مصطفی خان بر این منوال است که چون مصطفی خان بر سر
هیبت جنگ رسید هیبت جنگ مایوس از ظفر گشته و دست از جان شسته باستقلال استقبال او نمود و بدست خود تیرها
میزد تفنگچیان خاصه روبرو و یکه تازان همراه او و راجه هاے سئین به برق اندازے و استعمال تیر و شمشیر سر راه بر مصطفی خان
گرفتند و مصطفی خان قلت فوج و هیبت جنگ را تنها دیده بهمراهیان خود میگفت که هیبت جنگ همین است زنده اش
بگیرید درین عرصه حکیم شاه که از جوانان با نام و نشان و از جمله معتمدان مصطفی خان بود روبروے مهدی نثار خان و ایدل شاه
برادر او و بعضے متهوران دیگر روبروے هیبت جنگ از زخم شمشیر و تفنگ کشته افتادند و مصطفی خان قریب رسیده بود
که فیلبان او از زخم تفنگ بر زمین غلطید و مقارن اینحال مصطفی خان اضطراب فیل خود دیده بخوف آنکه مبادا بگریزد
و فتح و ظفر مفت از دستش رود باعتماد شجاعت و رفاقت همراهیان خود خود را از فیل افگند تا باتفاق او دیگران هم
همین کار کرده و هجوم آورده هیبت جنگ را دستگیر نمایند بحسب تقدیر مردم همراهے این جستن او را مثل افتادن فیلبان
دانسته و مضطرب گشته گریختند مصطفی خان نیرنگے روزگار تماشا کرده چار و ناچار تا بیرون سنگر همراه گریختگان پیاده
پا بدر رفت بیرون سنگر مردم او را شناخته اسپے برائے سوارے حاضر آوردند و او را سوار کردند چون عین انقلاب
و وقت اضطراب بود توقف مصلحت ندید و دورتر رفته حکم بنواختن شادیانه نمود و مقابل استاده چنانچه مذکور شد بعمل آورد
ازین طرف هیبت جنگ مع جمیع سرداران و افواج باقیمانده تمام روز و تمام شب سوار و مستعد کارزار استاده ماند بعد
اطمینان معلوم شد که راجه سندر سنگه بمقدور خود کوشیده چون همراهیانش اکثرے شربت ناگوار مرگ نوشیدند و مصطفی خان
او را معدوم مطلق شمرده پیش راند و راجه کیرت چند مع دیگر افواج گریخت و بلند خان با پنج شش هزار کس در اردو و
بازار ریخته خیمه ها و اردوها را غارت نموده و اعلام از پا در افتاده کسے دران عرصه نماند سندر سنگه فتح مصطفی خان و کشته
شدن هیبت جنگ یقین دانسته بدر رفت و همراه او بشن سنگه و محمد جمال و نصر الله زمینداران پرگنه سرس و کتیه و ترار
و دیگر ریزه زمینداران هم بدر رفتند و افواجیکه ضرب دست مصطفی خان دیده بود اکثرے بخانه هاے خالی بیرون
حصار عظیم آباد و جمعے کثیر بر لب دریا و انبوهے در باغ جعفر خان رفته پناه گرفتند و نصف سنگر از مردان کارے
که مستحفظان سنگر بوده اند خالے ماند و از اردو بازار و خیمه ها نشانی نمانده تا جائیکه نظر کار کند میدان خالی دیده میشد
بناچارے سنگر طرف شهر که سمت مغرب بود خالی گذاشته بطرف مشرق مقابل لشکر مصطفی خان پاسدارے را
ضرور شمردند و هیبت جنگ روزانه در خیمه محقریکه براے او باندک فاصله از خیمه عبدالعلی خان استاده کرده بودند

بسر می‌برد و وقت شب در خیمه عبدالعلی خان [illegible] استراحت می‌نمود و عبدالعلی خان و مهدی نثار خان و این اقل الانام
و معتمدان رفقای او و همراهیان عبدالعلی خان [illegible] مهدی نثار خان و نقی علی خان با سداریش می‌نمودند شبی
افاغنه نزدیک سنگر رسیده و بانی چند سر داده [illegible] شب خون بودند [illegible] اقبال و حسن سعی و اهتمام مهدی نثار خان
و عبدالعلی خان که زود مردم معتمد هر جا فرستاده [illegible] نمودند که کسی از جا نجنبد و از هر جانب که کینه کوشان در آیند بجزای
ایشان رسانند انقلابی [illegible] و فتنه [illegible] توپ از آن سو می‌آمد و اسپ
و مردمیکه اندکی دور [illegible] سنگر بطرف [illegible] شدند و در دامن سنگر مردم محفوظ بوده اند
پنج روز کامل بدین منوال گذشت [illegible] بود و هر کارها خبر آوردند که مصطفی خان فردا کوچ میکند
هیبت جنگ ارباب مشوره را جمع نمود و [illegible] دانایان بر این قرار یافت که [illegible] بدون جنگ دیگر امری
منظور ندارد و صبح استعداد حرب باید نمود و مهیای این امر [illegible] راست بظهور آید و صلاح چنین افتاد
که لشکریان مغلوب جنگ سابق را مع [illegible] سنگر بوده همراه گرفت
باید جنگید همین قسم بعمل آمد عبدالعلی خان [illegible] و شیخ جهانباز و نادم حسن خان و سید عرب خان
مقدمة الجیش نمودند و جسونت ناگر و نامدار خان راجه [illegible] کل همراهیان و رساله خاص و مهدی نثار خان
و شیخ حمید الدین و دیگران همراه [illegible] و راجه کیرت [illegible] و راجه رام نراین
و ذوالفقار خان و دیگران که در جنگ اول [illegible] بودند در سنگر متعین شدند
اول صبح هیبت جنگ نماز خوانده توکل بر نصرت [illegible] سوار شد و ناصیه عجز بر آستان خداوند
مستعان سوده فتح و ظفر بر دشمن خیره [illegible] یک هزار و پانصد کس جمعیت
فراهم آمد و با هیبت جنگ نزدیک [illegible] و دو سه ضرب [illegible] جلوی
موجود و مهیا گردید و سواران همراه [illegible] سنگر بود [illegible] و توپهای
او مغرب رویه روان شدند مهدی نثار خان [illegible] پیشتر رفته [illegible] آب جله را [illegible] گرفت
والا اگر در دست مصطفی خان آمد درین میدان [illegible] زیرا که [illegible] و ما در میدان
خواهیم ماند عبدالعلی خان قبول نموده از پیش [illegible] هیبت جنگ بر
سر شارع عام عقب تر از عبدالعلی خان [illegible] ماند و در میانه فاصله بقدر [illegible] توپ افتاد
عبدالعلی خان مع همراهیان که بنده هم از آن جمله بود هنوز تا بسر سد [illegible] نرسیده بودیم که مصطفی خان داخل
میدان عقب سد مذکور گشته آنجا را قابض و متصرف گردید و توپهای [illegible] بجانب چپ [illegible] بسر دادن
[illegible] آن [illegible] مصطفی خان [illegible] استوار ایستاد
[illegible] جعفر خان [illegible] بر فعل خود قرار گرفت
[illegible] مصطفی خان [illegible] افاغنه [illegible] بر سر آن [illegible]
صف بسته [illegible] بقدر یک تیر انداز بود و در اندک زمانی
از همراهیان ما اکثری [illegible] یعنی مقتول [illegible] از رفقای عبدالعلی خان

بود که اسپش از گولے غلطید و او پیاده گردیده استعانت به فقیر آورد فقیر بر فیلے که سوار بود نشانیده او را همراه خود برگرفت
وقت برخاستن فیل گله تفنگ بر کمر آن عزیز رسیده احتمال بود که در سر گذشت اما در کمر بند و چلته او بند شد و نیز در بازوی چپ فقیر
جراحت گله تفنگ رسیده گوشت و پوست را سوخت و استخوان محفوظ ماند فیلبان عبدالعلی خان را دو زخم گله تفنگ بر سینه
رسیده از کار رفت اما زنده ماند و عبدالعلیخان و رحمن خان خواص خود را از عقب حوضه فیل برداشته بر جای فیلبان نشاند
و فیلبان را در خواصے هودج عقب خود افگند و بازار گیر و دار نهایت گرمے پذیرفت یکی از رفقاے عبدالله خان میرزا
فتح الله نام که او را رستم زمان و سام عصر توان گفت تفنگچے هاے معدود از ملازمان عبدالعلی خان را که در آنوقت بر جاے
مانده بودند با وجود آنکه خود در پا ضربے یافته طاقت استادن نداشت اما بقوت قلبی همراه تفنگچیان خود گرفته و تفنگها را تیار
کنانیده و پیش رو آورده شلک می کنانید چون وقت نازک بود و عرصه بر مردم تنگ اکثرے بدر رفته چندان جمعیتی با چهار
سردار که عبدالعلی خان و احمد خان قریشے و شیخ جهان یار و خادم حسن خان بودند نماند و زیاده از سه صد سوار بلکه کمتر از آن
همراه نبوده اند در آن وقت عبدالعلی خان بهیبت جنگ پیغام فرستاد که عرصه بر ما تنگ گردیده بی کمک سبقت نمی توانیم نمود
مناسب آنکه صاحب هم از جاے خود بجنبند تا به پشت گرمے شما پیشتر تازیم و الا آنچه بر ما گذرد خواهد گذشت اما انتظام جنگ
نیز بر هم خواهد خورد و هیبت جنگ میخواست پیشتر راند حاجی احمد پدرش مانع گردید و ما این خبر شنیده مایوس شدیم و رجعت
باستمداد ایزدے نمودیم درین ضمن فیل نشان مصطفی خان از عقب سد و صفوف افاغنه برآمد و بر ما متیقن شد که افاغنه
حمله مے آرند همانوقت قضا را مرزا فتح الله با تفنگچیان رسیده شلک کنانید و زخم گولے بر نشان بردار فیل سوار رسیده
کارش تمام گشت و بقدر یک دو گز علم دار از فیل جسته مع نشان بر زمین افتاد همان دم از زبان فقیر برآمد که زده ایم انشاء
الله تعالے و هر چهار سردار دلیر گشته فیلها را پیش راندند و از سد گذشته با فوج مرتضی خان که روبرو بود در آویختند
و مقارن همین احوال هیبت جنگ راے عبدالعلی خان و پیغام او شان را صواب دیده مخالفت راے پدر خود نمود و باندک
فاصله از معاودت پیغامبر از جائیکه استاده بود بهیئت مجموعے فیل سوارے خود را پیش راند و بان و رهکله های جلوے
پیش پیش او میرفت و عمله آن در عین رفتن تیار کرده سر میدادند و خاصبرداران و دیگر تفنگچیان نیز شلک کنان مقابل
مصطفی خان میرفتند حمله ما بر افاغنه و مرتضی خان و رسیدن هیبت جنگ بر سر مصطفی خان در وقت واحد روی داد
با رفقاے مرتضی خان و همراهیان ما معرکه رزم گرم بود و برق شمشیر دلاوران سر مبارزان از تن هم مے ربود و قریب
بچهل پنجاه کس از افاغنه روبروے ما مجروح و مقتول گشته در میدان افتاده بودند که ناگهان بنصرت ایزدے
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم هیبت جنگ وزید و فی الحقیقة هوا که مغربے بود مشرقی گشته گولی بندوق بر چشم راست مصطفی خان
از دست برق اندازان پیش روی هیبت جنگ رسید و از بن گوش راست او بیرون رفت و خود بر فیل چون مرده
افتاد و بمشاهده این احوال رفقاے او را مرگش متیقن گشته همه ها را دل از دست رفت و بی اختیار عار فرار همه کس را مختار
افتاده عنانها برگشت مرتضی خان فرار فیل پدر با لشکرش مشاهده نموده صبر و طاقت در باخت و هزیمت را غنیمت شناخت
چون مصطفی خان امیر المومنین علیه السلام و محبان آنجناب را بنظر کج میدید بچشم راست او چنین آفتی رسید و دید آنچه دید
هیبت جنگ و عبدالعلی خان و دیگر سرداران منصور شکر الهی بتقدیم رسانیده شادمان گردیدند و احترام الدوله حکم بنواختن
شادیانه فرموده آهسته تعاقب فراریان نمود چون ناموس نیز همراه افاغنه بود در فرار هم اضطرار نکرده بتامل و تانی

راه سے بریدند و اگر ارابه مال و بهل سوارے بنابر بے راهی بسهولت نمیرفت دو سه هزار کس باستقلال مے استادند چون ارابه و بهل ها دور تر میرفت خود هم راهے میشدند هیبت جنگ و حاجی احمد پدرش بلشکریان و سرداران خود تاکید کرده متواتر اهتمام مے نمودند که مردم در تعاقب زیاده روے نکنند خلاصه در عرصه دو پهر یک کروه راه در تعاقب طے شد بعد ازان بجای خود استاده شادیانه مے نواختند تا سپاهے لشکر و اثر بنگاه فرارے مفقود شد و خبر رسید که مصطفی خان بر تالاب میٹهی پور رسیده اقامت گزید و در راه حیات او معلوم شده از فیل بر پالکی سوارش فرود آوردند و در منزل افاقه هوش و حواس او را رو داده از ماجرا استفسار و از واژونے بخت و اقبال تاسف نمود و هیبت جنگ معاودت نموده داخل خیمه خود گردیده نذور مبارکباد گرفت و بقدر پایه هر کس از رفقا تحسین و آفرین بعمل آورده هر یکے را خوشنود فرمود فقیر را با آنکه حدیث السن بوده ام در آغوش مهربانے کشیده ستایش را بنهایت رسانید و شب در همانجا گذرانید صبح خبر کوچ مصطفی خان شنیده باستماع این خبر خود هم کوچ نمود و بر خیمه گاه او که تالاب میٹهی پور بود معسکر ساخت و مصطفی خان از تالاب مذکور کوچیده بنوبت پور رفت همین قسم تا محب علی پور تعاقبے بعمل آمده بود که مهابت جنگ بعظیم آباد رسیده بر آمدن رگهوجی بهوسلا که حسب الطلب مصطفی خان از جاے خود جنبیده بود آگهی یافت و به هیبت جنگ نوشت که احوال اینست و در صورت اتفاق مرهٹه با مصطفی خان از عهده اش بر آمدن نه مقدور شماست و نه یارا سے من بهتر آنکه چون الحال او مغلوب شماست بحال او تنها بپردازید و کار او بسازید و من معاودت بمرشدآباد نموده تدبیرے مرهٹه را متوقف سازم تا بهمدیگر نه پیوندند هیبت جنگ باستماع این خبر سالارے لشکر بعبد العلی خان سپرده و مهدی نثار خان و دیگران را متعین نموده همانجا گذاشت تا آنچه مناسب دانند بعمل آرند و خود هنگام شب بر پالکے عبد العلی خان سوار و کهاران بسیار همراه گرفته شبا شب راهها طے نموده صبح نزد مهابت جنگ رسید و راضے بآمدن چند منزل نموده سراج الدوله را بطور ضمان همراه گرفته بلشکر خود معاودت نمود مهابت جنگ هم بعد یکدو روز رسیده در تعاقب مصطفی خان تا بقصبه زمنیا محاذے غازی پور بر لب گنگا که عمل صفدر جنگ و مسکن افاغنه است رفت و قصبه مذکوره را سوخته و تاخته معاودت را جازم گشت مصطفی خان خود را بقصبه چناره که قلعه اش از مشاهیر قلاع هند است کشیده در تهیه تیارے لشکر و آراستن سلاح و یراق و فراهم آوردن اعوان و انصار کوشیدن گرفت و هیبت جنگ و مهابت جنگ باتفاق همدیگر معاودت نموده بعظیم آباد رسیدند از انجا مهابت جنگ باراده توقیف مرهٹه عازم مرشدآباد گردید و هیبت جنگ در شهر عظیم آباد نزول نموده به تیارے اسباب حرب و تالیف قلوب اصدقا و رفقا و ترفیه حال عامه سپاه و سرانجام دیگر آلات و ادوات کارزار پرداخت ✤

ذکر رفتن مهابت جنگ بمرشدآباد و توقیف نمودن مرهٹه را در بردوان و انقراض یافتن عمر و دولت مصطفی خان در جنگ ثالث و اختصاص یافتن هیبت جنگ بفتح و ظفر بتایید ایزد منان

مهابت جنگ در باغ جعفر خان بنابر بعضے امور ضروریه دو سه روز مقام نموده منعم علی خان نام شخصے را که مرد لسان زبان آور بود برسالت نزد رگهوجی بهوسلا بر جناح استعجال فرستاد و خود متعاقب او بمرشدآباد رسید و رحم خان جماعه دار عمده خود را برفاقت هیبت جنگ گذاشت و رگهوجی به بردوان رسیده بود که منعم علی خان با او در انجا ملاقی گشته

پیغام مصالحه رسانید رگهو مهابت جنگ را مشوش و مضطر تصور نموده مصالحه را بشرط رسانیدن مبلغ سه کرور روپیه قبول مے نمود و مهابت جنگ از راه دانائے جواب و سوال بکج دار و مریز نموده تردد سفرا و گفتگو را طول داد و از دام تقریرات خود رگهو را جستن نداده دو و نیم ماه بهمین آئین گذرانید تا بشارت فتح و ظفر هیبت جنگ شنید آنزمان لشکر الهی پرداخته سررشته پیغامهای مصالحه را انقطاع داد تفصیل این اجمال و تبیین مقابل از صفحات و سطور آینده پیرایهٔ وضوح و ظهور مے یابد ✣ ✣

رسیدن مصطفی خان در پرگنه هاے سرکار شاه آباد و جنگیدن با احترام الدوله بهادر هیبت جنگ مرتبهٔ ثالثه در میدان قصبه کڑهنے و ظفر یافتن هیبت جنگ بران پلنگ قوی چنگ و اسیر شدن راجه دولبهه رام در کٹک بدست رگهو بهوسلا و جنگیدن میر عبد العزیز در قلعه باره بهاٹے

احترام الدوله بهادر هیبت جنگ اواخر جمادی الاولی که پایان تابستان و شروع برشکال بود باستماع خبر تهیهٔ مصطفی خان از شهر عظیم آباد برآمده و اسلحه حرب را آراسته عازم گوشمال آن بدمآل گردید و مصطفی خان اقوام خود را که عبارت از جماعهٔ افاغنه باشد در قصبه چتاڑه فراهم نموده زریکه داشت بمصرف رسانید چون دید که موسم برشکال قریب آمد و رگهو رسید خود را در حدود صوبه عظیم آباد و زمینداری بابو اودونت سنگه اوجین مالک جگدیس پور که مخالفت او با هیبت جنگ از قدیم بود رسانید باین اراده که اگر هیبت جنگ برآمده جنگید و فتح و ظفر نصیب او گردید مدعا بحصول انجامید و اگر کشته شد قضیه کوتاهے یافت چه زیاده بران مقدور نگهداشتن فوج نداشت و اگر هیبت جنگ درنگے نمود و آبها طغیان کرده دریاے سوهن سد عبور و مرور گردید باز مینداز آنجا که موافق است در ساخته مبلغے از تحصیل سرکار شاه آباد بمعرض وصول باید درآورد و سپاه را بطور جماعه داری یومیه براے لابدیات داده برسات را بپایان باید رسانید و رگهو را ترغیب نموده چنانچه در نواح مرشد آباد است اینجا باید طلبید یا خود را انجا رسانیده با او اتفاق باید ورزید که درینصورت بر مهابت جنگ غالب میتوان شد و سپاه را هم از پهلوے مرهته باز بخوبے میتوان آراست بعد ازان هرچه مقدر باشد هیبت جنگ مراتب مذکوره را ببصیرت قلبی مشاهده نموده فرصت نداد و با سیزده چارده هزار سوار مع شیخ دین محمد متبناے شیخ مجاهد سربلند خانے که سیف خان حاکم پورنیه او را متعین نموده بکمک هیبت جنگ فرستاده و رحم خان روهیله که مهابت جنگ به کمک هیبت جنگ گذاشته رفته بود از عظیم آباد کوچیده بر معبر کولور از دریاے سوهن پایاب گذشت و روز دوم در میدان کڑهنے که قریب بجگدیس پور و صحراے آنست رسیده برلب دریاچه که دران میدان بود اقامت نمود چون لشکر مصطفی خان قریب بود تمام روز پاسداری نموده بعض افواج را مستعد جنگ استاده گذاشت و شب در دعا و مناجات با قاضی الحاجات گذرانیده اول صبح بعد انفراغ از نمازها تمام لشکر سوار و هیبت جنگ مستعد کارزار گشت و حاجی احمد پدرش مبالغه مے نمود که بدستور حروب اول سنگر بسته باید جنگید اما مهدی نثار خان و دیگر دولتخواهان شجاع دانا این راے را نه پسندیده جنگ میدان بر سنگر ترجیح داده بهیبت جنگ فهمانیدند که اول بار ما مغلوب بودیم و او غالب و الحال برعکس است که ما غالبیم و او مغلوب دیگر آنکه درین قسم جنگ اکنون او را صرفه است و آرزوی او چه در اندک وقتی که برسات زور آورد میدان گل و لا گشته مجال مدافعه و مجادله با اعدا نمے ماند و او بخاطر جمع اوقات میگذراند و زیاده از نصف صوبه بعمل او درآمده کمتر در عمل شما می ماند و بعد برسات مهیاے حروب عظیمه او باتفاق مرهته باید بود هیبت جنگ این مدارج را فهمیده بعبد العلی خان بهادر